

علم و دین¹

نوشته کن ویلبر Ken Wilber

برگردان: جمشید جمشیدی

علم بدون دین لنگ است، دین بدون علم کور است
آلبرت آشتاین²

علم و دین، علم و دین و باز هم علم و دین. اگر بشریت نسبت به این دو موضوع حساسیت کافی نشان دهد، تعمق در رابطه بین آن ها حقیقتاً انسان را سرانجام به جنون میکشاند. سرنوشت رابطه بین علم و دین بیشتر شبیه رابطه جفت های لعنت شده ای از جمله ذهن و تن، شعور و ماده، واقعیت ها و ارزش ها میباشد که همچنان به مانند خاری آزاردهنده در برابر فیلسوفان سرفراز آورده است. از سوئی مردمان عادی همیشه با کمال خونسردی، هم به علم (یا نوعی دانش فنی و امپریکال) و هم به دین (یا به نوعی معنویت، ارزش، هدف فراسوئی و وجود ابدی) تمایل نشان می دهند. اما چگونه میتوان این دو را باهم آشتی داد، این جاست که گفته شکسپیر مصداق دارد: "آه که موجب اصطحاک است".

واضح است که هر بینش تلفیقی (انتگرال)³ و یا نظریه فراگیر⁴ موظف است که به نحوی رابطه بین علم و دین را آشتی دهد.

من در بسیاری از کتاب های خود به گونه ای ویژه به این مبحث ظریف پرداخته ام.¹ به باور من در این کتاب ها به نکاتی (نکاتی که من در دنباله به اختصار در خواهم آورد) پرداخته شده است که معمولاً در مناظره های رایج بر سر علم و روحانیت شنیده نمی شوند. افزون بر آن، به گمان من این نکات همچنان مورد بی توجهی قرار میگیرد زیرا که آن ها تنها ایده های ساده ای در زمینه ذات (اسپیریت)⁵ نبوده بلکه راهبرد منجمی برای تجربه مستقیم خود ذات نیز ارائه میکنند. به بیان دیگری، من کوشش میکنم تا در این مناظره مبحث تجربیات تاملی⁶ (مکاشفه عارفانه) و روحانی را نیز بگنجانم، در صورتی که بسیاری از نویسندگان علاقمند تنها به ایده های فلسفی و علمی این بحث به پردازند؛ آنها به تجربیات می پردازند و نه به تجربیات مستقیم. این واقعیت به مانند این است که جمعی از دانشوران به جای اینکه مستقیماً به هاوایی بروند و آنرا از نزدیک نظاره کنند، و سپس در باره سواحل آن به بحث بنشینند تنها به مطالعه ساده کتاب های جغرافیا بسنده کنند. آنها در حقیقت نقشه هاوایی را مطالعه می کنند نه سرزمین آنرا، آنچه که

¹ این مقاله از فصل چهارم کتاب "یک نظریه فراگیر" کن ویلبر انتخاب شده است. Science and Religion. از اصطلاحات و مفهومات فلسفی بسیاری در این مقاله گفتگو شده است که بدون فهم آنها درک این نوشتار نیز با اشکال روبرو خواهد شد. مطالعه دیگر نوشته های ویلبر (به خصوص روان شناختی انتگرال...) و یا رجوع به فرهنگ واژگان مخصوص او را در همین منزلگاه توصیه میکنم. - م

² Albert Einstein

³ integral

⁴ A Theory Of Everything (TOE)

⁵ Spirit

⁶ contemplative

همیشه برای من عجیب و غریب به نظر می آید. بدون شک هم برای تجربه مستقیم روحانی و هم جهت نقشه ها و مدل های دقیقتر این تجربیات مکانی وجود دارد. و بی گمان هر دوی این موضوعات در هر گونه از نظریه فراگیر از اهمیت بسزا برخوردار است. در دنباله به شفافیت آنها می پردازیم.

رابطه بین علم و دین

بسیاری از نظریه پردازان مواضع نمونه مربوط به رابطه بین علم و دین را تقسیم بندی کرده اند. تمام این نمونه های تقسیم بندی شده اساساً بهم شبیهند، و این روابط شامل گونه های ستیز جویانه، همزیستی مصالحت آمیز، تعامل و تاثیر متقابل و نوع دیگری که میکوشد بین علم و دین ائتلاف ایجاد بکند.

برای نمونه باربر⁷ رابطه بین علم و دین را به چهار گونه تقسیم بندی میکند: (1) کشمکش: علم و دین نسبت بهم در وضعیت ستیز قرار میگیرند؛ یک طرف صواب است و طرف مقابل نا صواب و بس. (2): مستقلانه: هر دو طرف "حق" اند ولی حقیقت آنها کاملاً در قلمروی جداگانه ایست، و بنابراین هیچگونه تماسی بین آنها رایج نیست. (3): گفتمانی: هم علم و هم دین از گفتمان متقابل بهره میبرند و از این طریق در تعمیق یکدیگر شریکند. (4): تلفیقی: هم علم و هم دین دو جزء از یک "تصویر کلان" اند که دیدگاه های خود را تماماً به تلفیق در می آورند.² تقسیم بندی اسکات⁸: (1): ستیزه جویانه: علم به دین ناسزا میگوید، دین به علم ناسزا میگوید؛ مرگ بر بازنده. (2): دو حوزه متفاوت: علم با واقعیت های طبیعی سر و کار دارد و دین با موضوعات روحانی؛ آنها نه باهم اختلاف دارند و نه توافق. (3): سازشی: دین حقایق علم را تأیید میکند و آنها را در تعبیرات نو از دین مورد استفاده قرار میدهد ولی از باورهای اساسی خدا شناسی خود دست نمی کشد؛ یک خیابان یکطرفه. (4): سازگاری متقابل: علم و دین هردو با هم توافق میکنند و بمانند دو یار برابر در تماس متقابل با هم قرار میگیرند؛ یک خیابان دو طرفه.³ خود من هم در کتاب "ازدواج حس با روح"⁹ مواضع رایج در روابط بین علم و دین را تقسیم بندی کرده ام که در دنباله به شرح مختصر آن می پردازم.

1. **علم دین را انکار می کند.** این موضع در میان دانشمندان امروز بسیار رایج است. داوکین¹⁰، کریک¹¹ و پینگر¹² از نمونه متفکرین بسیار تهاجمی این گروه هستند. اعتقاد بر این است که دین در شکل خالص و ساده لوحانه آن بعنوان یک میراث خرافی از گذشته بوده، و یا در وجه مفیدش، ترفند قدیمی است که طبیعت برای تکثیر انواع از آن بهره میبرد.
2. **دین علم را انکار می کند.** نوع تفکر بسیار بنیانی این گروه معتقد است که علم عنصری از دنیای پست بوده و هرگز قادر نیست به حقیقت دست یابد. طبق تمام منابع ادبائی خدا جهان را در شش روز خلق کرد و همین است که هست. انجیل حقیقت مکتوب است و علم چنانچه با آن

⁷ Ian Barbour

⁸ Eugenie Scott

⁹ The Marriage of Sense and Soul

¹⁰ Richard Dawkins

¹¹ Francis Crick

¹² Steven Pinker

مخالفت کند متضرر میشود.

3. علم و دین در دو حوزه هستی جداگانه غور میکنند، نتیجتاً آنها میتوانند با هم همزیستی مصالحت آمیز داشته باشند. این دیدگاه مدبرانه ترین موضع را دارد و شامل دو نسخه ضعیف و قوی می باشد:

نسخه قوی: تکرر گرائی شناخت (معرفت) شناسانه- این گرایش معتقد است که واقعیت دارای ابعاد و یا قلمروهای مختلفی است (مانند ماده، تن، ذهن، روح و جوهر یا ذات) که علم بیشتر مصروف غور در حوزه های پست تر ماده و تن میشود در صورتی که دین بیشتر به قلمروهای عالی از جمله روح و ذات می پردازد. هم علم و هم دین در هر رخدادی سهم برابری از یک "تصویرکلان" هستند که در آن برای هر دوی آنها جای فراخی گشوده شده تا با احترام متقابل در این تصویر کلان به تلفیق یکدیگر یاری رسانند. **زنجیره کلان هستی**¹³ یادگار خرد باستان در این گروه جای میگیرد (به شکل 3-4 نگاه کنید). نمایندگان این دیدگاه شامل پلوتن¹⁴، کانت¹⁵، شلینگ¹⁶، کوماراسوامی¹⁷، وایتهد¹⁸، شوئن¹⁹، اسمیت²⁰ و باربر میباشند. نسخه ضعیف: "اقتدارهای هم پوشا ناپذیر"²¹، عبارتی است از گلد²² برای توصیف این ایده که علم و دین مصروف دو قلمروی متفاوت هستند و این قلمروها نمی توانند به هیچ نحوی در یک

تصویر کلان تلفیق بشوند، زیرا که آنها اصولاً نسبت بهم نا متناسب هستند. این دو قلمرو حائز احترام شایسته هستند ولی نمی توانند بطور شایسته ای تلفیق بشوند. این ایده در شکل بی پیرایش موضع بسیار رایجی است در بین دانشمندانی که به نوعی به یک ذات باور دارند ولی نمی توانند تصور کنند که باور آنها با علم انطباق پیدا کند، و بدین وسیله آنها از یکطرف تسلیم قیصر و آنچه که قیصری است میشوند و ازطرف دیگر تسلیم خدا که در سوی دیگر باقی مانده است. 4. **خود علم برای حقانیت ذات برهان می آورد.** این موضع ادعا میکند که بسیاری از حقایق علمی و اکتشافات مستقیماً به حقایق روحانی اشاره دارند و بدین وسیله خود علم میتواند ما را در اثبات وجود خدایان یا زرخدایان کمک کند. برای مثال انفجار بزرگ²³ (پیدایش کیهان) باید به نوعی مبادی **خالق** احتیاج داشته باشد؛ تکامل ظاهراً بر اثر یک طراحی هوشمندانه صورت می گیرد؛ مبانی زیست شناسی دلالت بر وجود نوعی هوش خلاقانه در ورای تکامل کیهان می کند، و از این استدلالات. این نوع اظهارات شبیه رابطه سازشی خیابان یکطرفه علم و دین اسکات است جایی که علم فقط برای غنای دین بشمار می آید بدون اینکه امکان رابطه معکوس بین آن دو وجود داشته باشد.

13 The Great Chain of Being

14 Plotinus

15 Kant

16 Schelling

17 Coomaraswamy

18 Whitehead

19 Frithjoy Schuon

20 Huston Smith

21 "nonoverlapping magisteria" = NOMA

22 Stephen Jay Gould

23 Big Bang

ضمناً این طرز تفکر با آنچه که باربر "الهیات طبیعی"²⁴ می نامد و درست در مقابل "الهیات طبیعت"²⁵ قرار دارد شبیه است. (آن طوریکه بسیاری از فیلسوفان اکولژیک معتقدند، در "الهیات طبیعی" ذات مستقیماً از راه مطالعه طبیعت شناخته میشود؛ در "الهیات طبیعت"، با باور به یک ذات محرز طبیعت به بیان روحانی تعبیر میشود. باربر به ایده اخیر تمایل دارد که متعلق به رده 3 است). چنین برخوردی با مقوله علم و دین بسیار رایج است و احتمالاً در بین نویسندگان مشهور "پارادایم جدید علمی که مدعی اثبات و یا حمایت از مکتب اسرار (عرفان) است" عمومیت دارد.

5. علم فی نفسه معرفت بر جهان نیست بلکه یک تعبیری از جهان است و نتیجتاً دارای اعتباری به میزان هنر و یا شعراست، نه بیشتر و نه کمتر. البته که این موضع مربوط به "پسا مدرن" های نمونه است. در حالیکه موضع قبلی بر سر رابطه علم و دین در بین نویسندگان مشهور رایج بود، موضع اخیر بیشتر در بین خبرگان فرهنگی و آکادمیک مرسوم است؛ آنهایی که هرگز خود را وقف نوعی تلفیق سازی علم و دین نکرده بلکه هم خود را بیشتر بر ساختار شکنی هر ایده با ارزشی که بوسیله کسی در زمینه علم و دین بیان بشود مصروف میدارند. البته موضوعات بسیار مهمی توسط پسا مدرن ها مطرح شده است که من تلاش کرده ام تا آن نکات را هم در تفکر بیش از پیش انتگرال (تلفیقی) خود شامل کنم.⁴ اما اگر منحصراً به اصول تفکر خود پسا مدرن ها باشد باید گفت که پسامدرنیزم پایان یافته است (به مبحث بومرایتیس²⁶ نگاه کنید). اکنون اکثر نظریه پردازان از این که توانسته اند با تقسیم بندی های خود فشرده اهم مواضع مربوط به رابطه بین علم و دین را ارائه بدهند شادمانند. من هم تقسیم بندی خلاصه تمام روابط را ارائه دادم که میدانم کارآمد نیستند. تمام این لیست ها چه آنهایی که بوسیله باربر معرفی شدند تا آنچه که من ارائه دادم لیست های ناموفقی اند تا موفق. از بین همه، مواضعی (مخصوصاً نوع 3، 4، 5) با برخورداری از ترکیبات کلیدی برای ایجاد یک بینش تلفیقی حقیقی ارائه شده است ولی هیچ یک از آنها بطور کافی آنچه را که خمیر مایه دین است دربرنگرفته اند. من احساس میکنم که این خمیر مایه یعنی تجربه مستقیم روحانی بایست بطور کامل به لوح تلفیقی آورده شود. با وجود اینکه برخی از نظریه پردازان (از جمله باربر)⁵ به وجود تجربه روحانی واقف هستند ولی آنها نسبت به انقلابات در علوم شناخت، علم اعصاب و پدیدارشناسی تجربیات تأملی که در اجماع با هم یک دورنمای قابل توجه تلفیقی از علم و دین را که تا بحال نمونه نداشته است را نوید میدهند، همیشه سکوت اختیار میکنند. من دیدگاه بیش از پیش انتگرال خود را در فرمول "تمام کوادرنت ها، تمام سطوح"²⁷ به اختصار در آورده ام، و اکنون در دنباله نکات اصلی آن را که در علم و دین کاربرد دارد شرح خواهم داد.

اقتدارهای هم پوشا ناپذیر؟ اجازه بدهید ابتداء با برخورد گلد در مورد رابطه علم و دین

²⁴ Natural theology

²⁵ a theology of nature

²⁶ Boomeritis—این واژه به معنای پیروان تکرر زاد و ولد است. ویلبر آن را در مورد کسانی به کار میبرد که به کثرت گرائی بی بند و بار و نامحدود باور دارند. بومر ها به سلسله مراتب مراحل شعور یا جهان بینی های شخص معتقد نیستند و همین امر به باور ویلبر سبب سوء استفاده و رخنه نیروهای خود محور و تمامیت خواه به حلقه جماعت صلح طلب و آزادی خواه و انسان دوست میگردد. ویلبر علی رغم باور به کثرت گرائی فراگیر معتقد است که ارزشمندی و اعتبار هر کس باید با رجوع به سطح شعور و جهان بینی او معین شود. - م

²⁷ All-quadrant, all-level

شروع کنیم: هر دوی علم و دین از اهمیت برخوردارند، ولی آنها به دو حوزه متفاوت هم پوشا ناپذیر تعلق دارند (گلد نمونه نسخه ضعیف موضع 3 است). این طرز تفکر شمار بسیاری از دانشمندان و دین گرایان است. گلد اظهار میکند که "فقدان کشمش بین علم و دین به جهت فقدان هم پوشی بین میدان های کارشناسانه آنهاست: علم به مطالعه ترکیبات امپریکال جهان می پردازد در حالیکه دین به جستجوی ارزش های اخلاقی پسندیده و معنای روحانی زندگی ما مشغول میشود." 6 گلد به خوبی آگاه هست که همیشه علم و دین "نسبت به هم ضربه وارد میکنند"، و این کشمش بین آنها به ایجاد نور قابل توجه ای می انجامد که اغلب با دمای ناگوار همراه است. ولی به باور وی در نهایت بین آنها نه کشمش وجود دارد و نه مصالحه زیرا آنها اساساً سیب و پرتقال هستند.

گلد برای اثبات موضع خود می بایست یک دوگانگی سخت تری بین طبیعت و انسان برقرار کند: "طبیعت عبارت از حوزه واقعیت ها (که بوسیله علم آشکار میشوند) و "انسان" مربوط به حوزه ارزش ها و معنا (که توسط دین آشکار میشوند) خواهد بود. "طبیعت میتواند در استدلال اخلاقی ما در حد بی انصافی مطلق حقیقتاً بیرحم و بی تفاوت باشد، زیرا طبیعت بخاطر ما وجود نداشته، از نزول ما هم مطلع نبوده و ما را هم لعن نکرده است (وقتی با استعاره صحبت میکنیم) ". این واضح است که برای گلد انسان ها بطور کامل جزئی از طبیعت نیستند؛ اگر چنان بود خیلی ساده بشری میبایست به نوعی به مانند طبیعت رفتار کند. اما طبیعت کاری به لعن کردن ما ندارد چون "ما" (و یا جرئی از ما که به دین یا اخلاق می پردازد) و "طبیعت" (واقعیت کودن و بی ارزش) دو حوزه غیر قابل هم پوشا هستند. "من چنین وضعیتی را حمل بر آزادی بشر میکنم تا افسردگی او، زیرا ما در چنین موقعیتی ظرفیت لازم برای پیشبرد هنجارهای اخلاق را کسب میکنیم، و هیچ چیز مهمتر از آن نخواهد بود که به بیان خودمان بگوئیم، از واقعیت طبیعت رها هستیم." 7

این چنین دوگانگی آشتی ناپذیری که در حوزه های گوناگون از جمله واقعیت ها و ارزش ها، طبیعت و بشر، علم و دین، امپریکال و روحانی، ظاهری و باطنی، عینی و ذهنی نمایان میشود موجب تلاشی است تا به پیدایش یک تصویر کلانی بیانجامد که تمام این قلمروهای متضاد را به روشی شایسته با هم بیامیزد و بسادگی اجازه ندهد تا آنها برای همیشه محتوم به عملکرد در دو قطب متفاوت هستی باشند.

هم آهنگی متضادها مساله مشکل و بغرنجی است. الهیات سنتی (استاندارد) در واکنش به دوگانگی "امپریکال و روحانی" مدعی است که ذات (احدیت)، جهان امپریکال را خلق کرده و رابطه بین آنها از این منظر خواهد بود. اگر ما توانستیم با خدا سازگار باشیم (و از شیطان دوری کنیم) رستگار خواهیم شد؛ اگر از خدا سرپیچی کنیم (و به شیطان بگرویم) لعنت خواهیم شد. اما در برابر این استدلال میتوان به طرح مساله سنتی (استاندارد) مبادرت کرد: اگر خدا جهان را خلق کرده و جهان هم حاوی شیطان است، پس آیا خدا شیطان را هم خلق نکرده است؟، اگر پاسخ مثبت است، آیا خود خدا برای کارهای شیطان مسئول نیست؟. پس چرا من باید لعن شوم؟. اگر جنسی شکستگی داشت مقصر سازنده آنست نه خریدار. (پس به نظر می آید که مساله رابطه بین امپریکال و روحانی بسادگی قابل حل نیستند.)

نظریه پردازان روحانیت اکولژیکال²⁸ هرگز بهتر عمل نمیکنند. آنها بجای خدای دیگر- جهانی و فراسوئی که خالق طبیعت است به خدا یا زنخدای خاکی و این- جهانی یعنی خود طبیعت و پهنه تکاملی آن می اندیشند. به باور آنها اگر ما با طبیعت سازگاری داشتیم رستگار خواهیم بود؛ اگر از طبیعت روی گزیدیم مهدوم خواهیم بود. و باز سوالات مشابه: اگر طبیعت (از راه تکامل) انسان را بوجود آورده است و همین انسان باعث پارگی لایه آزون شده است، پس آیا خود طبیعت لایه آزون را پاره نکرده است؟ اگر اینطور نیست پس باید حتی جزئی از ترکیب انسان از اجزاء طبیعت نباشد. بنابراین طبیعت نمی تواند اساس نهائی هستی باشد. طبیعت خدای، زنخدای یا ذات حقیقی نیست زیرا آشکارا چنین طبیعتی تمام هستی را در بر نگیرد و بنابراین باید تنها یک تکه کوچکی از یک سیب (پای) بزرگتری باشد. اگر این چنین است راستی آن سیب (پای) بزرگ کدام است؟ و باز مکرراً باید گفت که ما برآستی چگونه این دوگانگی بین طبیعت و بشر را ترمیم میکنیم؟

بسیاری از نظریه پردازان سنتی از پلوتن گرفته تا اسمیت و سید نصر²⁹ تلاش کردند تا با توسل به زنجیره کلان هستی این معضلات را حل کنند (موضع 3 نسخه قوی). ایده ممکن اینست که بجای دو قلمروی مجزای بی چون و چرای (ماده و روح) حداقل چهار یا پنج قلمرو (ماده، تن، ذهن، روح و ذات) وجود دارد که بی پایان بر یکدیگر پرتو می اندازند. سرفرازترین قلمرو اساس نادوگانه³⁰ تمام قلمروهای دیگرست، و اینست که ذات لایتناهی هرگز از یک دوگانگی رنج نمی برد. اما زمانی که این ذات به مرحله خلقت قدم گذاشت به ناچار دوگانگی ها حادث میشوند. با وجود اینکه در قلمروی جهان ظاهر دوگانگی اجتناب ناپذیر است این دوگانگی میتواند با تحقق نادوگانه یا قلمروی فرازین خود ذات ترمیم و تلفیق گردد.

من از میان مواضع نمونه روابط علم و دین بیشتر به همان ایده (زنجیره کلان سنتی) که در کتاب "ازدواج حس با روح" به شرحش پرداختم سمپاتی نشان میدهم. ولی همان گونه که من در کتاب مذکور خاطرنشان کردم طرح سنتی زنجیره کلان خودش با نارسائی های چشمگیر و عدیده ای روبروست. بسیاری از این نارسائی ها با نوع مسایلی که مدل های ساده تر دوگانگی از جمله مدل گلد روبروست تفاوت چندانی ندارند. 8 سنت گرایان با وجود اینکه به عوض دو قلمرو مدعی چهار یا پنج قلمروی اقتدار ناهم پوشا هستند، و حتا اغلب این قلمروهای متکثر اقتدار (سطوح درون زنجیره کلان) را به رابطه لایه ماندی که پوشانده یکدیگرند اظهار میکنند باز این پرسش به این مدل مطرح است: چه رابطه دقیقی بین قلمروی عالی از جمله روحانی با قلمروی پست از نوع ماده وجود دارد؟ و مخصوصاً در این رابطه باید پرسید که آیا علم بالاخص به قلمروهای پست (ماده و تن) محدود میشود و بنابراین در مورد قلمروهای عالی (روح و ذات) چیزی برای گفتن بما ندارد؟ آیا رابطه بین علم و دین واقعا بمثابه یک ساختمان پنج طبقه می ماند که علم فقط در زمینه دو طبقه پائینی سخن میگوید و دین فقط در باره دو طبقه بالائی اظهار نظر میکند؟ قابل توجه ترین واکنش ها که به این مناظره نشان داده میشود، چه از طرف اسمیت، باربر و یا گلد، همگی نظریات متغیری در چار چوب همان (رده 3 نسخه قوی یا

²⁸ echo-spirituality

²⁹ Seyyed Nasr

³⁰ Nondual—

صورت بی صورت، لبریز خالی، رنگ بی رنگ بیان های دیگر این سطح می باشد. م

ضعیف) اند.

اما چطور میشود اگر بجای اینکه علم در مورد یک طبقه داد سخن بدهد و دین در باره طبقه دیگری، هم علم و هم دین در مورد همدیگر و یا همه طبقات سخنی متفاوت ابراز کنند؟ چطور میشود اگر علم و دین نه بمانند طبقات در یک ساختمان بلکه به مثابه ستون های هم قد در یک آپارتمان با هم در ارتباط باشند؟ چطور میشود اگر رابطه بین آنها رابطه سرورانه یکی بر دیگری نبوده بلکه رابطه ای برابر با هم در هر دو مسیر صعودی و نزولی باشد؟ خوب اگر چنین حالاتی متصور باشیم بعداً چه اتفاقی می افتد؟

باری، اگر تدبیر دیگری مد نظر نبوده باشد این برخورد جدید تا بحال مورد توجه قرار ننگرفته است. از آن جایی که نظریه های ابراز شده خالی از نقص نیستند پیشنهاد من حداقل ارزش پژوهش دارد.

مغز یک عارف

اجازه بدهید با یک مثال ساده شروع کنیم. یک شخصی را که به مراقبه³¹ نشسته است به دستگاه نوار مغز (انسفالوگرافی) وصل کنیم. هنگامی که شخص وارد حال تاملی (مکاشفه عرفانی) عمیقی میشود نوار مغز او بدون استثنا نشان دهنده یک سری امواج بسیار قابل توجه بدیعی (از جمله امواج دلتا که معمولاً در وضع خواب عمیق بدون رویا مشاهده میشوند) خواهد بود. مضافاً اینکه اظهارات شخص مراقبه کننده در زمان تجربه مستقیم این سری امواج مغزی حاصل از تجربیاتی است که مصداق شایسته واژه "روحانی" را دارا میباشد: او حالتی را تجربه میکند لبریز از احساس پرواز شعور، عشق و شفقت سرشار، و یا احساس تقدس، هم در وجود خود و هم در جهان با تمام وسعتش. هر زمانی که یک مراقبه کننده زنده ای در چنین حالتی قرار گرفت نقوش عینی نوار مغز او نیز همانند ظاهر میشوند و خود او هم در باره حالات ذهنی تجربیات روحانی اظهارات همانندی را ارائه میدهد.

حجم متناهی تحقیقاتی که تا بحال انجام گرفته است حاکی از آن است که سناریوی مشابه آنچه که در بالا آمد اغلب رخ میدهد. 9 اجازه بدهید برای پیشبرد بحث خود فرض کنیم که تمام این سناریو صحت داشته باشد. بی صبرانه قبل از هر چیز این رخدادها حاکی از آنند که قلمروی های علم و دین که اغلب به "اقتدارات ناهم پوشا" پنداشته میشوند در واقع به گونه ای باور نکردنی هم پوشی نشان میدهند.

آنچه که نظریه NOMA (رده 3 هر دو نسخه قوی و ضعیف) سعی میکند از نظر دور بدارد این است که حتا اگر ارزش ها و واقعیت ها از جهتی متعلق به دو قلمروی متفاوت هم باشند، هنگامی که یک فرد نوعی ارزش های ذهنی را تجربه میکند این ارزش ها با یک سری حالات واقعی و عینی مغز آن فرد پیوستگی دارند. این گفته هرگز به این معنا نیست که ارزش ها میتوانند به سطح حالات مغزی تقلیل یابند و یا تجربیات روحانی میتوانند به مناسبات طبیعی نزول پیدا کنند. اما چنین تاکیدی به این معناست که رابطه بین واقعیت های روحانی (اقتدار دینی) و واقعیت های امپریکال (اقتدار علمی) آنطور که در مباحثات بعنوان راه حل مطرح میشود بمانند دو حجره ایزوله شده و مستقل بی ارتباط نیستند.

یک مدل انتگرال (تلفیقی) که اجالتاً به مدل "تمام کواذرنت ها، تمام سطوح" نام گذاری شده است

³¹ meditation

در تلاش فراهم آوردن چارچوبی است که، در صورت تمایل شما، تمام آن "واقعیت ها" بتوانند در آن با هم سازش پیدا کنند. این واقعیت ها شامل تمام جفت های واقعی ظاهری و باطنی، تجربیات "روحانی" و تجربیات "علمی"، واقعیت های عینی و ذهنی میشود. این مدل نه فقط برای احیای زنجیره کلان هستی و آگاهی سنتی که شامل زنجیره متصل ماده، تن، ذهن، روح و ذات میشود جایگاه پهنآوری را باز میگذارد، بلکه ضمناً بطریقی روشن و تخصصی با اتکا به شواهد امپریکال به ارتباط این واقعیت ها با هم می پردازد.

تمام کوادرنت ها، تمام سطوح

به عنوان مقدمه اجازه بدهید تا با بهره گیری از چند نمودار ساده به ترسیم مختصر این برخورد انتگرال که هم علم مدرن و هم دین سنتی را در بر میگیرد به پردازیم، که این بنای یک نظریه فراگیر را ممکن سازد.

شکل 1-4 روابط بین تن، ذهن، روح و ذات را نشان میدهد. این شکل اساساً با شکل های 3 و 4 در فصل قبلی شباهت دارد. زیرا آنطوری که از شکل مشهود است سطح فرادست با فراروی از سطح فرودست آن را در خود شامل میکند؛ که در حقیقت نمایش حجرگان کلان تو در توی هستی³² است.

در واقع این زنجیره کلان هستی همان هولارکی کلان هستی³³ است. این شکل که معرف حجرگان تو در توی کلان است از کتاب اسمیت "حقیقت فراموش شده: بینش عمومی در ادیان جهان"³⁴ به عاریت گرفته شده است. اسمیت که در بحث ادیان جهان از صاحب نظران بشمار میاید، کتاب او "حقیقت فراموش شده" فشرده ایست در بیان شباهت های اساسی بین خرد های سنن بزرگ جهان. شکل 1-4 بیان ساده این حقیقت است که کل نظام های بزرگ دینی جهان نسخه ای از این رابطه تن، ذهن، روح و ذات را تأیید میکنند. این شکل بطور شگفت آوری خلاصه ساده ای از جهان بینی های دینی سنتی را به نمایش میگذارد که بالقوه در سراسر جهان یافت می شوند. شکل 2-4 هم که با راهنمایی اسمیت فراهم آورده شده است نمونه های چندی از این بینش های سنتی را ارائه میدهد.

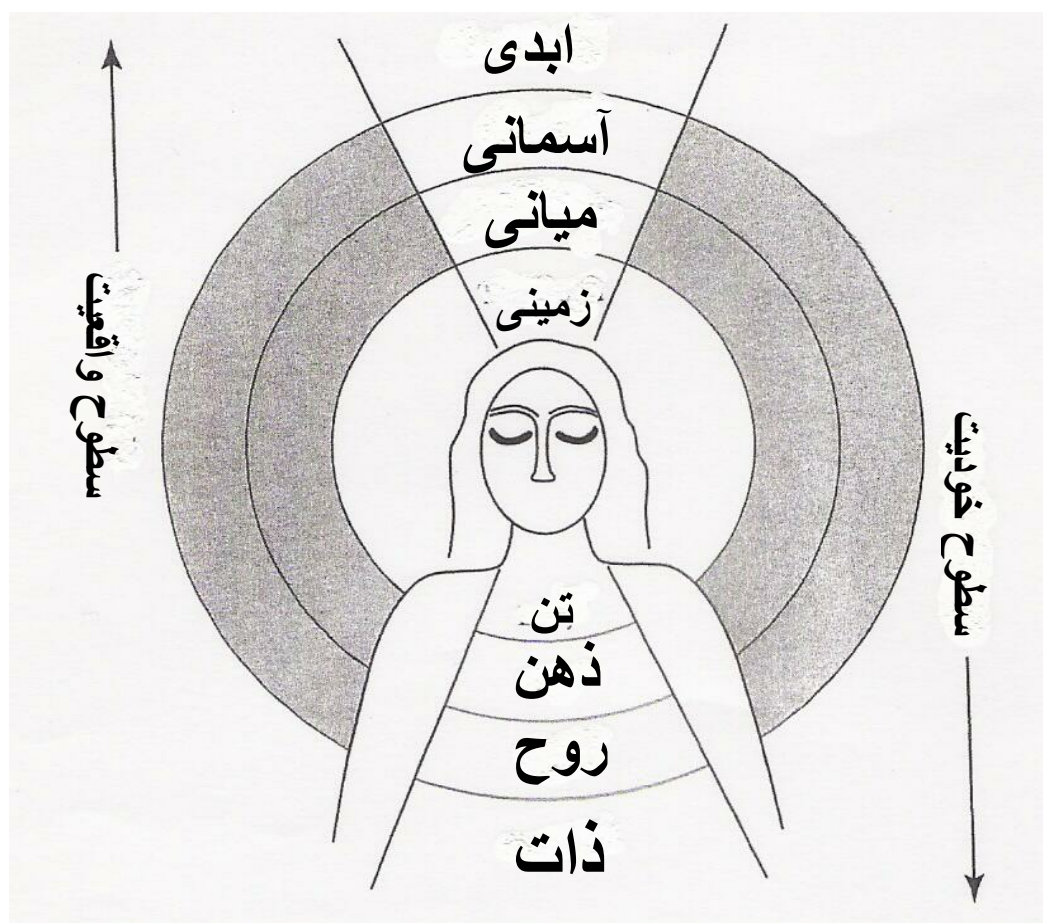
در هر دو شکل 1-4 و 2-4 تنها به ارائه چهار سطح اکتفا شده است ولی اکثر سنن دارای نقشه های غنی تر و مفصلتری هستند. برخی از این سنن مدعی پنج سطح هستند؛ برخی هفت سطح را ارائه میدهند (مانند هفت چاکورا- به فصل شش نگاه کنید)؛ و برخی هم به دوجین سطح اشاره دارند. من در شکل 2-3 فصل پیشین یک نقشه یازده سطحی را ارائه داده ام (ترکیبی از هشت سطح دینامیک های مارپیچی³⁵ و سه سطح مراتب عالی روحانی). شماره دقیق این سطوح

³² Great Nest of Being

³³ Great Hierarchy of Being سلسله و ندارد می پندارد و سلسله (یک کل که جزء کل بزرگتری است) برای توضیحات بیشتر به مقاله "الگوئی که پیوند میدهد" نگاه کنید. - م مراتب این هولون ها را هولارکی تعریف میکند.

³⁴ Forgotten Truth: The Common Vision of the World's Religions

³⁵ Spiral Dynamics—سلسله مراتب مراحل (یا میم های) شعور یا جهان بینی مردم است که بوسیله پژوهشگران یک و کووان ارائه شده است. این مراحل از سطح پائین به بالا که با رنگ ویژه ای بیان میشوند عبارتند از: 1- مرحله بژ (آرکانیک، غریزی)، 2- بنفش (جادو جنبی، باور به نیروی ماورائی)، 3- سرخ (خود محور، باور به قدرت مطلقه فردی)، 4- آبی (اسطوره ای، باور به نظم یا قوانین مطلق)، 5- نارنجی (عقلانی، موفقیت فردی)، 6- سبز (تکنرگرائی، ضد سلسله مراتبی)، 7- زرد (لبریز از نرمش ولی باور به سلسله مراتب)، 8- فیروزه ای (فراگیر، بدون حنف). مراحل 1 تا 6 را رده اول و مراحل 7 و 8 را رده دوم جهان بینی های سیستم دینامیک های مارپیچی می نامند. - م



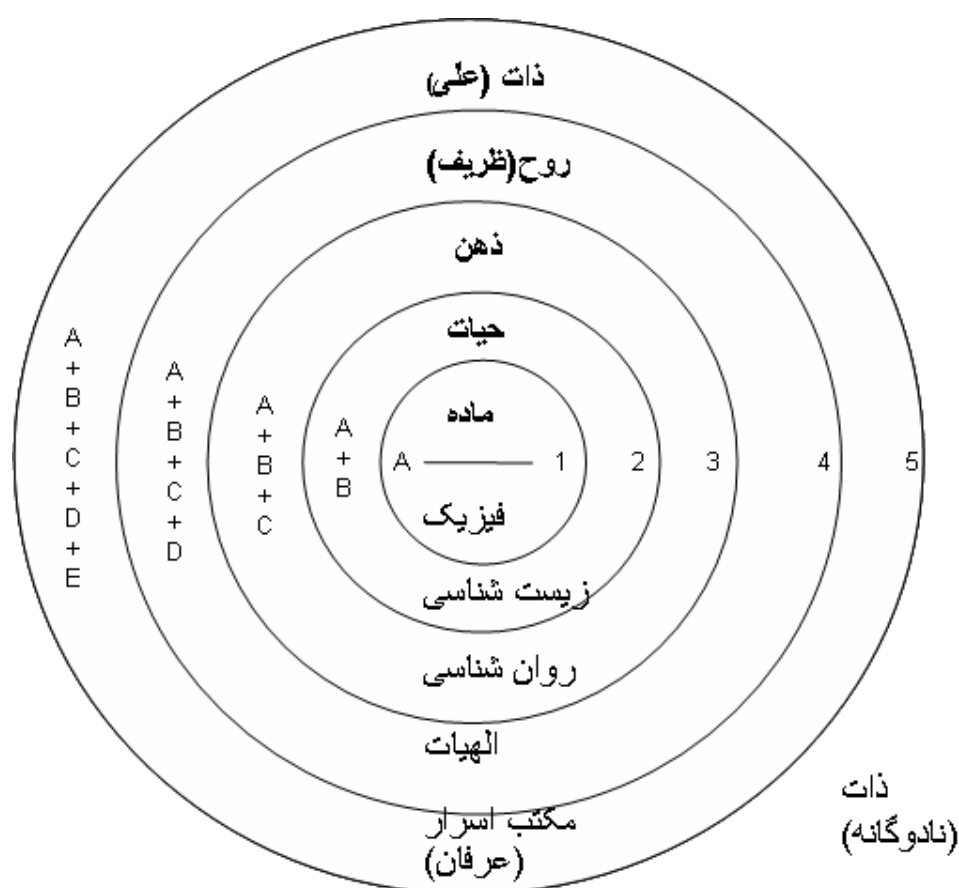
شکل 1-4. حجرگان کلان تو در تو هستی. با اجازه هیستون اسمیت استخراج و تعدیل شده، از کتاب: حقیقت فراموش شده: بینش عمومی در ادیان جهان

(San Francisco: HarperSanFrancisco, 1992, p. 62)

نسبت به این حقیقت که واقعیت ها از شماری سطح ویا امواج هستی و آگاهی ها متشکل است از اهمیت کمتری برخوردارست.

من در شکل 3-4 ترسیم ساده ای از **حجره گان تو در تو کلان** را ارائه کرده ام تا متذکر شوم که آن ها یک **هولارکی کلان** اند. بهترست خوب توجه کرد که بر پایه این بینش سنتی، علم (از جمله فیزیک، زیست شناسی، روان شناسی) برآستی در طبقات تحتانی و دین (الهیات، عرفان) در طبقات فوقانی قرار دارند. (این همانطور که مشاهده کردیم اساس اندیشه رده 3 است که احتمالاً در بین آنهایی که با روحانیت سمپاتی نشان میدهند پر نفوذترین موضع است). ضمناً، این نشان از آن دارد که **زنجیره کلان** سنتی به هستی شناسی "آن جهانی" باور دارد؛ قسمت اعظم طبقات فوقانی لفظن "بیرون از این جهان" بوده و بسیار کم و یا هیچ نقطه مشترکی با قلمروی مادی ندارند. (با رجوع به شکل، دقیقاً رخدادهای رده D و E هیچگونه پیوند مستقیمی با رده A و B نداشته و نتیجتاً "آن جهانی" شمرده میشوند).

و علم اطلاق میشوند) جمعیندی کرد. از آن جایی که اکثر فرهنگ های پیشا مدرن از تفکیک روشن این دامنه ها در میزان بسیار گسترده ای عاجز بودند، مدرنیته بین هنر، اخلاق و علم تفکیک قایل شد و اجازه داد تا هر کدام از این دامنه ها بروش خود آزادانه و بدون دخالت یا تجاوز به حریم دیگری به پویش حقیقت به پردازند. (برای مثال گالیه در عصر پیشا مدرن اروپا نتوانست با آزادی آنچه را که در تله سکوپ خود میدید بیان کند زیرا هنوز علم و تعصب کلیسا از هم مجزا نشده بودند. مدرنیته با تفکیک این حوزه ها هر کدام از آنها را آزاد گذاشت تا راه خود را پی گیرند.) این حرکت مدرنیته باعث شد تا آگاهی های علمی رشد چشمگیری نموده، برخوردهای نوی در زمینه هنر رواج بگیرد و به ارزش های اخلاقی با مدارا نگرسته شود بطوری که آنها در فضای طبیعی تری درک شوند. نتیجه این گرایش ها چیزی شد که ما اکنون

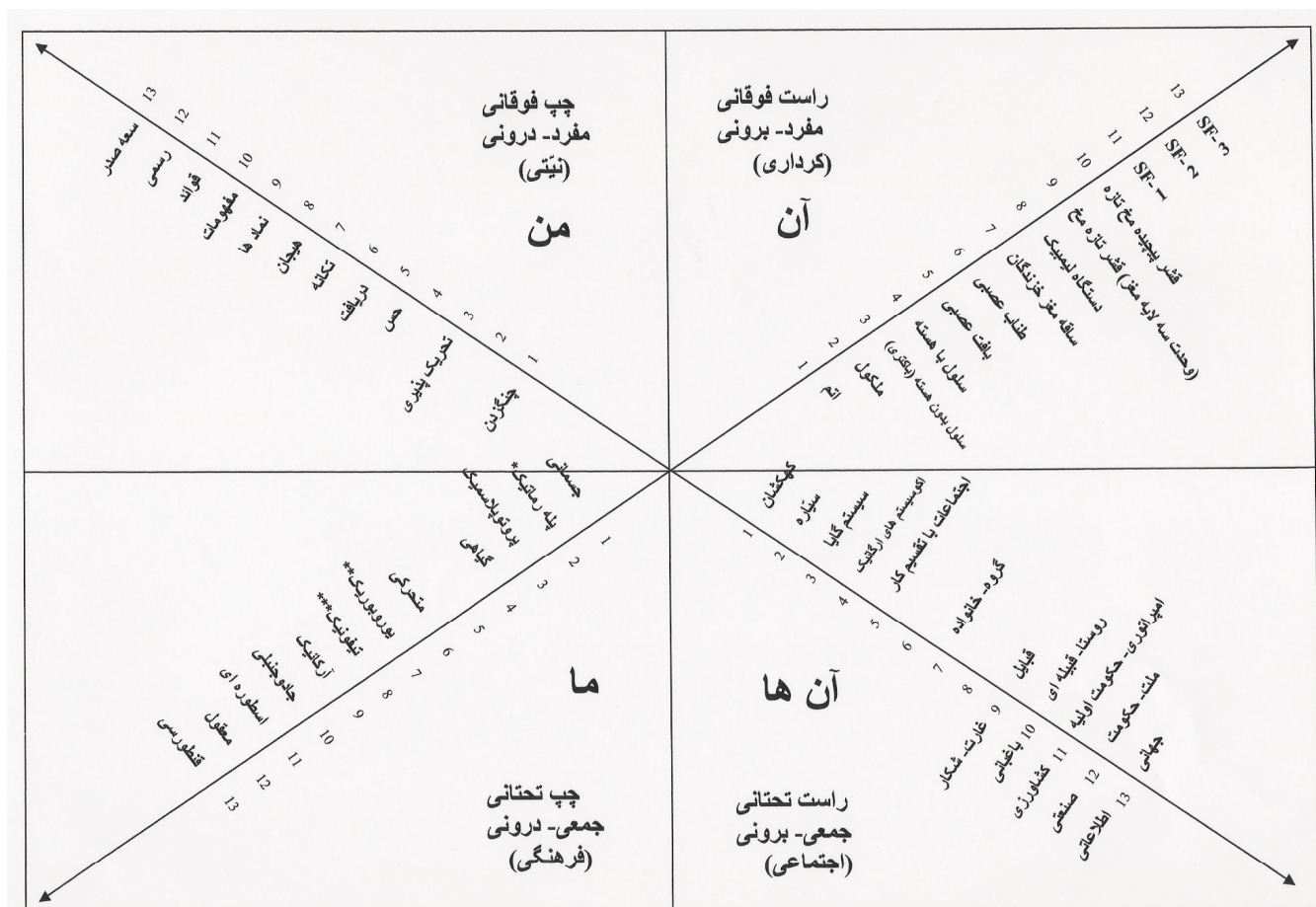


شکل 3-4. هولاری کلان. ذات در اینجا معرف هر دوی بالاترین سطح (علی) و تمام سطوح اساس نادوگانه است.

"مدرن" اطلاق می کنیم. این حوزه های سه گانه یا "سه تا کلان" ها (هنر، اخلاق و علم) اساسا این همانی با سه دامنه من، ما و آن دارند. هنر مربوط میشود به زیباشناسی یا قلمروی اکسپراسیونی که ذهنی³⁷ است و در زبان شخص اول یا "من" توصیف میشود. ارزش های

³⁷ subjective

اخلاقی مربوط میشود به قلمروی آداب و هنجارها که بیناذهنی³⁸ (بینامردمی- م) است و در زبان شخص دوم یا "ما" توصیف میشود. و بلاخره علم در رابطه با قلمروی ظاهر³⁹ (برونی) که قلمروی عینی⁴⁰ است و در زبان شخص سوم یا "آن" توصیف میشود (این حوزه در واقع میتواند به دو قلمروی "آن" مفرد و "آن ها" ی جمعی تقسیم شود).



شکل 4-4. چهار کواردرنت

به این ترتیب چهار قلمروی اصلی در دسترس ما قرار میگیرد: من، ما، آن و آن ها. در شکل 4-4 از هر قلمرو نمونه ای ذکر شده است (لازم نیست اصطلاحات مربوطه را به خاطر بسپارید، در پی نوشت 10 توضیحات مفصل داده شده است). تمام این عبارات بظاهر خشک و مجرد در صفحات آینده با مثال های روشن تشریح میشوند. توجه کنید که دو کواردرنت⁴¹ فوقانی در شکل 4-4 مفرد یا فردی بوده و دو کواردرنت تحتانی جمعی یا اشتراکی (جماعتی) میباشد. دو کواردرنت سمت چپ درونی⁴² یا ذهنی هستند و دو

³⁸ intersubjective

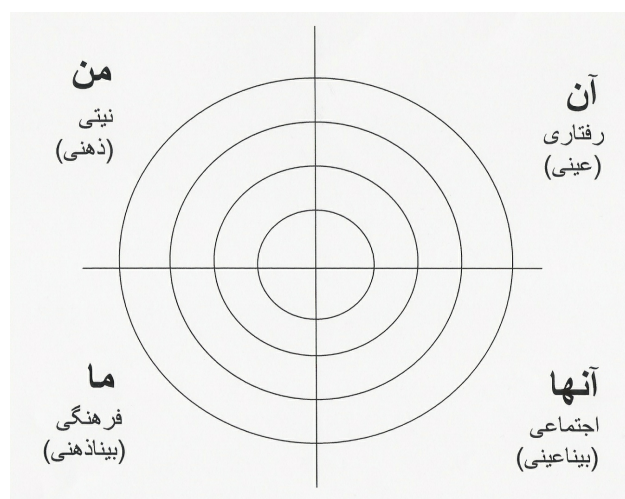
³⁹ exterior

⁴⁰ objective

⁴¹ Quadrant یک بخش از مجموعه چهار بخش مرتبط-

⁴² interior

کوادرننت سمت راست برونی یا عینی اند. ایده کلی بسیار ساده است. برای مثال در مورد مغز پیچیده انسان بیاندهشیم (سطح 10 از کوادرنت سمت راست فوقانی در شکل 4-4). این سطح میتواند اینطور توصیف شود: **برونی**، عینی و یا در اصطلاحات علمی (مجموعه ای از ترکیبات مادی در لایه بیرونی مغز که شامل بافت های گوناگون عصبی، فرستنده های عصبی و شبکه ارتباطات ارگانیکی)، و این ویژگی ها از آن **کوادرننت سمت راست فوقانی** اند. اما زمانی که این لایه پیچده مغز در انسان تکامل یافت و باعث جدائی او از رده بوزینه ها شد همزمان انسان از سطح **درونی** بژ (رنگ قهوه ای روشن در دینامیک های مارپیچی- م) به سطح درونی بنفش (جادوئی) تحوّل یافت. چنین تغییری نه فقط در ساختمان **عینی** مغز او رخداد، حتا سطح **شعور ذهنی** او را از سطح بژ به سطح بنفش یا از جهان بینی آرکائیک کهن به جهان بینی جادوئی ارتقاء داد. این تغییرات درونی در فرد (**سمت چپ فوقانی**) و در جمع (**سمت چپ تحتانی**) هم در شکل 4-4 نشان داده شده است. و بالاخره توصیف کوادرنت **برونی** (مادی یا اجتماعی) اشتراکی جماعت انسان های ابتدائی از سطح غریزی مقید بژ تا به پیوند های قبیله قومیتی تغییر می یابد (آن طوری که در شکل 4-4 نشان داده شده است).

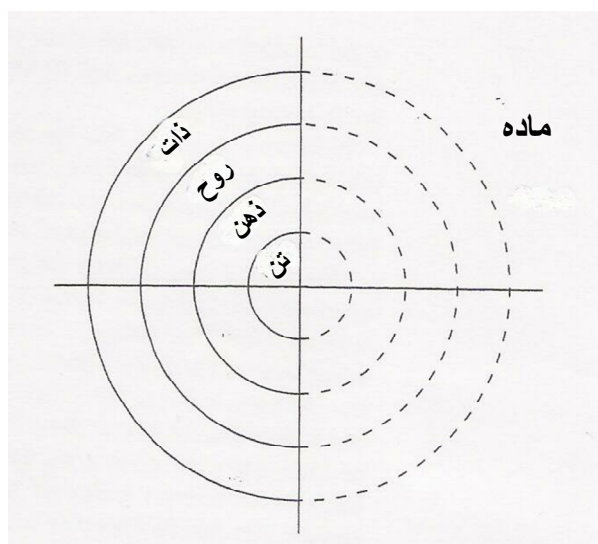


شکل 4-5. حجرگان کلان به همراه چهار کوادرنت

اکنون تمام این تفصیلات در زمینه های گوناگون (از جمله ساختمان نسج مخ، حقایق علمی در باره نظام های اجتماعی گوناگون، رشد مراحل فرهنگی شعور و غیره) همگی حاصل بی چون و چرای بررسی های علمی مدرن اند.

شکل 1-4 خلاصه ی جهان بینی سنتی، پیشا مدرن و یا "دینی" است، و شکل 4-4 خلاصه ی یک جهان بینی مدرن، تفکیک شده و "علمی" است. برای یک لحظه اجازه دهید تا با سوار کردن یکی بر روی دیگری آن ها را با هم "تلفیق" کنیم. البته که چنین کاری آن چنان هم ساده نیست، و من هم در کتاب های مختلف در زمینه چگونگی عمل تلفیق بصورت گسترده ای توضیح داده ام. **11** اما از آن جایی که این نوشتار دیباچه مرورگر کوتاهی است پس اجازه دهید تا اجالتا بمانند آنچه که در شکل 4-5 نشان داده شده است مفهومات مدرن را بر روی مفهومات پیشا مدرن قرار دهیم. ضمنا به شکل 6-4 که سطوح شکل 5-4 در آن نامگذاری و مشخص

شده است نگاه کنید. در این شکل رابطه حالات درونی یا باطنی (حسیات بدنی، ایده های ذهنی و تجربیات روحانی) با برون یا ظاهر، قلمروهای مادی (که بوسیله علم عینی مطالعه میشود) مشاهده میشود. اگر مفهوماتی که در اشکال 5-4 و 6-4 معرفی شده اند از اعتبار کافی برخوردار باشند باید قبول کرد که ما یک راه طولانی را بسمت تلفیق بینش پیشا مدرن دینی با یک بینش علمی مدرن طی کرده ایم. بدین وسیله ما حجرگان تو در توی هستی را با تفکر تفکیک مداری مدرنیته تلفیق کرده ایم، و دست آورد عاجل آن دراین مهم است که تلفیق قلمرو ها و جهان بینی های دین و علم بطریقی انجام میگیرد که قوائد هیچکدام از آن ها مخدوش نخواهد شد. ضمنا چنین برخورد انتگرالی مترصد خواهد بود تا در مورد یک مساله دیگر که ما قبلا در باره اش صحبت کردیم ولی هنوز به آن نپرداخته ایم قانع کننده باشد. و آن امکان اعتلای هر دوی علم (واقعیت های برونی) و دین (یا واقعیت های درونی) در جوار یکدیگرست، نه با سوار شدن یکی بر گرده دیگری (همانند رابطه وجوه سمت راست و چپ در الگوی تمام کوادرنت ها، تمام سطوح، آنطوری که در اشکال 5-4 و 6-4 نشان داده شده اند). بنابراین شکل 6-4 میتواند به آسانی سناریوی مرموز یک فرد در حال مراقبه که به دستگاه نوار مغز متصل شده است را توضیح بدهد. شخص در حال مراقبه یک واقعیت درونی، ذهنی و روحانی (کوادرنت چپ فوقانی) را تجربه میکند، این تجربیات در عین حال همراه پیوستگی های برونی، عینی و امپیریکال (کوادرنت سمت راست فوقانی) اند که ماشین نوار مغز با صداقت بسیار آنها را ثبت میکند. بنابراین علم و دین که برخی از جهات (برونی و درونی) بهم پیوسته واقعیت های روحانی را بدست میدهند، تلفیق آن ها ترکیبات کلیدی در مقیاس های گسترده تر و فراگیرتر T.O.E.⁴³ میباشد.



شکل 6-4. پیوستگی حالات درون (شعور) با برون (مادی)

⁴³ Theory of Everything

دانشمند امپریکال می گوید آقا دست نگاه دار. من میتوانم بحث علمی را تنها تا قبل از دروازه های قلمروی روحانی که تو آنرا واقعیت راستین اطلاق میکنی دنبال کنم. یک مراقبه کننده خبره چیز هائی را تجربه میکند ولی آنها، چیزی بیش از یک مشت حالات هیجانی ذهنی نیستند. چه کسی میتواند ادعا کند که این تجربیات روحانی به همان اندازه که علم با واقعیت سرو کار دارد حاوی واقعیت های راستین باشند؟

اکنون جا دارد که کتاب ازدواج حس با روح برای ایفای نقش بدیعی جلوس کند. تا به اینجا من هنوز به تعریف "علم" و "دین" (یا "روحانیت") نپرداخته ام.⁴⁵ 12 من تا بحال خیلی ساده از عبارات و اصطلاحاتی که عموماً در بین مردم رایج است استفاده کرده ام. اما من با دقت لازم در کتاب های بسیاری (از جمله در کتاب یک خدای معاشرتی⁴⁶ که معنی رایج ولی بسیار متفاوت "دین" را گرد آورده ام) معانی گوناگونی را که در باره "علم" و "دین" ابراز شده است جمع بندی کرده ام. اما بسیاری از مناظره ها در باره معانی "علم و دین" تعریفات آشوفته ای اند زیرا که تعریفات دو جینی آنها، معمولاً مورد استفاده قرار میگیرد بدون اینکه تبیین شده باشند.

برای نمونه، در زمینه روحانیت ما حداقل احتیاج داریم بین نوع روحانیت در محور افقی یا ترجمه ای⁴⁷ (که هدفش دادن انگیزه یا بخشیدن تسلی خاطر به خود تنها و بنابراین تقویت منیت است) و روحانیت در محور عمودی یا تحولی⁴⁸ (که مترصد است با فراروی از منیت ایزوله شده به اوج حالت شعور واحد نا دوگانه که در ورای منیت است برسد) تمییز قایل شویم. پس اجازه بدهید که خیلی ساده دین اول را "دین تنگ" و دین دومی را "دین فراخ" (یا دین سطحی و دین ژرف، بر حسب آن چه که استعاره شما می پسندد) بنامیم.¹³

در باره علم هم ما احتیاج داریم تا بین مفهوم تنگ و فراخ تفاوت قایل شویم. علم تنگ کلاً بر مطالعه دنیای برون، جسمانی و حسی - حرکتی استوار است. این نوع علم اشاره دارد به آنچه که ما معمولاً بنام "علوم سخت افزاری" از جمله فیزیک، شیمی و زیست شناسی می شناسیم. اما آیا این به آن معناست که علم در باره حوزه درون چیزی برای گفتن بما ندارد؟ ولی مطمئناً علم فراخی هم وجود دارد که تلاش میکند تا نه فقط سنگ و درخت را بلکه انسان و قلب ها را هم درک کند.

باری، ما با سنخ علمی که بیشتر فراخ ترند آشنائی داریم، علمی که ریشه در برون، جسم و یا قلمروی حسی- حرکتی نداشته بلکه سرو کارش بیشتر با حالات درونی و روش شناسی های تحقیقات کیفیتی است. ما این علوم فراخ را "علوم انسانی" می نامیم (آلمانی ها به این علوم "geist" میگویند. "geist" به معنای ذهن یا ذات است). تمام علوم روان شناسی، علوم اجتماعی، مردم شناسی، زبان شناسی، واژه شناسی و علوم شناخت از نوع علوم فراخ هستند که عموماً تلاش میکنند با یک برخورد "علمی" به مطالعه شعور انسانی به پردازند. ما باید بسیار مراقب باشیم که این به اصطلاح برخورد های علمی به نوع پوزیتیویستیک⁴⁸ ساده علوم تنگ

⁴⁴ good science

⁴⁵ A sociable God

⁴⁶ translativ

⁴⁷ transformative

⁴⁸ Positivistic گرایش به مکتب پوزیتیویسم است. متولیان این مکتب فلسفی تنها معلومات موثق را معلومات

گرفتار نشوند. بهر صورت مقصود من بیشتر این است که اختلاف بین علم تنگ و علم فراخ به نحو گسترده ای شناخته شده است. (ما در لحظات آینده به این مبحث رجوع خواهیم کرد. ولی اگر شما به شکل 4-6 دقیق شوید علوم تنگ علمی هستند که به مطالعه کوادرنت های سمت راست یا کوادرنت های مادی می پردازند و علوم فراخ کوشش میکنند تا حداقل به مطالعه وجوهی از کوادرنت های سمت چپ به پردازند.)

کتاب ازدواج حس با روح در باره آنچه که مخصوصا دین فراخ و علم فراخ تعریف میشود به بحث می پردازد. در اینجا از تعریف علم فراخ شروع میکنیم.

آن طور که قبلا هم مشاهده کردیم علوم را نمیتوان به صرف اینکه اساس دانش خود را بر دنیای حسی- حرکتی استوار کرده اند تنگ یا فراخ بنامیم زیرا حتا علم تنگ(مثل فیزیک)از ابزار بسیاری که امپریکال یا حسی- حرکتی نیستند بمانند ریاضیات و منطق بهره میگیرند. ریاضیات و منطق واقعیت های درونی هستند(تا بحال کسی ریشه به توان دو منفی یک را سرگردان در بیرون دنیای امپریکال ندیده است).

ولی کلا "علم" بیشتر عبارت از گرایش معینی است به آزمایش کردن، صداقت و تشریک مساعی در پرس و جو⁴⁹، که پایه دانش خود را در حد ممکن بر شواهد میگذارد(این شواهد و اسناد ممکن است مربوط به قلمروی برون در علم تنگ باشد و یا مربوط به قلمروی درونی در علم فراخ). من در دنباله به سه عامل اشاره میکنم که یک پرس و جوی علمی را کلا چه از نوع تنگ باشد یا از نوع فراخ تعریف میکند:

1. **آزمون⁵⁰ عملی یا الگویابی⁵¹**. اگر شما مایلید که بدانید در بیرون اطاق باران میبارد یا نه لازمست بروید و از پنجره به بیرون نگاه کنید. نکته اینجااست که "حقایق" اینجا و آنجا به انتظارننشسته اند که خود را آشکارا بنمایانند. اگر شما میخواهید در باره این بدانید بایست این را انجام دهید: یک آزمایش، یک آزمون، یک سری از مشارکت های عملی، یک اقدام اجتماعی: این تجربیات پشتوانه بسیاری از انواع علم خوب است. این در حقیقت مقصود تفکر کون⁵² از "پارادایم" است که هرگز به معنای سوپر تئوری نیست بلکه عبارت از الگویابی یا عمل واقعی است.

2. **یک دست یازیدن، اشراق یا تجربه**. به محض این که شما تجربه ای را عملی کردید و یا آزمونی را پی گرفتید، عبارتی زمانی که شما در تماس با دنیا قرار گرفتید با تجربیات یا دست یافته هائی روبرو میشوید که ارمغان آزمون هایند. از نگاه فنی این تجربیات، داده ها⁵³ نامیده میشوند. آنطور که ویلیام جیمز⁵⁴ متذکر میشود معنای اصلی "datum" تجربه فوری است. 14 بهر حال شما میتوانید از تجربیات فیزیکی(یا داده های فیزیکی)، تجربیات ذهنی(یا داده های ذهنی) و همینطور تجربیات روحانی(یا داده های روحانی) برخوردار

علمی میشوند. آگوستین کومت از بنیان گزاران این مکتب بشمار می آید. پوزیتویسم مترادف با علم گرایی هم آمده است. - م

⁴⁹ inquiry

⁵⁰ injunction

⁵¹ exemplar

⁵² Kuhn

⁵³ data

⁵⁴ William James

شوید. تمام علوم خوب، چه از نوع تنگ باشد یا فراخ، به میزانی ریشه در این شواهد تجربه ای یا داده ها دارند.

3. **سنجش جمعی (تائید یا رد).** زمانی که ما در تماس با پارادایم (یا عمل اجتماعی) قرار گرفتیم و از این طریق به برخی تجربیات و مدرک (یا داده) دست یافتیم خوب خواهد بود که این داده ها را با کسانی که قبلاً مراحل آزمون را تکمیل کرده و از آن راه به مدارکی دست یافته اند به محک قضاوت بگذاریم. شاید یک انجمن کارشناس و یا کسانی که دو سیر اولیه یعنی آزمون و داده را به اندازه کافی تکمیل کرده اند برای امر قضاوت بهترین باشند. تمام انواع علم خوب اصرار دارند تا با رجوع به انجمن های صلاحیتدار مورد تائید یا رد قرار گیرند. چنین روشی در تعیین اصل کذب بودگی بسیار مفید است. ⁵⁵ آنطور که پوپر معتقد است، اگر چه ضابطه کاذب سنجی نمیتواند فی نفسه باشد ولی کذب اغلب از ترکیبات مهم در علم خوب است. ایده بسیار ساده اینست که داده های بد میتواند بوسیله انجمن صلاحیتداری مردود شناخته شود. اما اگر راهی برای به چالش کشاندن باور شما وجود نداشت به هیچ وجهی راهی برای انکار آن وجود ندارد حتی اگر آن باور آشکارا نادرست باشد. در آنصورت باور شما هر چه که میخواهد باشد اما خیلی علمی نیست (یا از نوع آن چیز نیست که به "تعصب" منسوب است، و یا ادعای حقیقی بودن آن تنها از پشتیبانی حکم استبدادی بر خوردار است). البته بسیاری از واقعیت ها وجود دارد که از نقطه نظر کذب بودن در معرض سنجش قرار نمیگیرند. مثلاً آنطور که دکارت میداند، شما نمی توانید شعور خویش را انکار کنید یا حتا به آن مشکوک شوید. اما این معیار سومی بسادگی میرساند که علم خوب مستمراً بر آنست که ادعای علمی خود را تائید (یا انکار) کند و اصولاً معیار کذب بودگی اغلب بعنوان عنصری در این سنجش سوم برای علم خوب بشمار میاید.

دین ژرف

سه معیاری که شرحش رفت از خصوصیات عمومی علم خوب میباشد؛ حال میخواهد علم از نوع تنگ باشد یا فراخ فرقی ندارد. دقیق تر که بگوئیم این معیارها ویژگی روشی است که بدان وسیله علم خوب در حوزه های مختلف (از جمله فیزیکال، ذهنی و معنوی یا روحانی) تلاش میکند تا داده های مستند را فراهم آورده و اعتبار آنها را محک بزند. اکثر علوم بر پایه داده های بدست آمده خود فرضیه هایی را گسترش میدهند که باز در مرحله بعدی با به کارگیری سه معیار یاد شده به محک بیشتر این فرضیه ها (با آزمایشات و داده های بیشتر صحت و سقم فرضیه ها را بررسی میکنند) می پردازند. خلاصه این که هم علم تنگ (علمی که داده هایش اکثراً مربوط به قلمروی بیرونی یا کوادرنت راست فوقانی است) و هم علم فراخ (علمی که داده هایش اکثراً مربوط به قلمروی درون و یا کوادرنت چپ فوقانی است) هر دو میکوشند که از نوع علم خوب باشند (یا از علمی که از سه معیار فراهم آوری مدارک و تبیین آنها پیروی میکند).

و حالا اجازه بدهید مختصراً به مقوله دین نگاهی کنیم. ما قبلاً مشاهده کردیم که مثل علم، هم دین تنگ وجود دارد (دینی که تلاش میکند تا خود تنها را هر چه بیشتر تقویت کند) و هم دین فراخ یا ژرف (دینی که مترصد است تا به فرای خود اوج گیرد). اما دقیقاً یک دین ژرف و یا روحانیت ژرف کدامست و چگونه میتواند محک زده شود؟ نهایتن یک روحانیت ژرف به معنای کشف

⁵⁵ Sir Karl Popper

حقایق کاینات⁵⁶ بوده و نه تنها مثنی از حالات ذهنی هیجانی. و اینجاست که ازدواج حس با روح ادعای رادیکالی را مطرح میکند: روحانیت ژرف عنصری از علم فراخ سطوح عالی ترقی انسان است.

مکاشفه (وحی)⁵⁷ انتگرال

این تمام داستان روحانیت ژرف نیست (آن طوریکه در دنباله توضیح خواهم داد)، ولی جزء بسیار حساس آنست که تا بحال به میزان لازم و کافی مورد توجه قرار نگرفته است. اگر شما به شکل 3-4 که گواه گشایش شعور در **زنجیره کلان هستی** خرد باستانست دقیق شوید متوجه خواهید شد که شعور پیمایش یک گشایش عام از سطح ماده به تن، از تن به ذهن، از ذهن به روح و از روح به ذات میباشد. این گشایش بطور سنتی (از جمله در پندار پلوتن) هم در سطح هستی شناسانه وجود و هم در سطح زمانبندی رشد انسان صورت میگیرد. اگر شما به شکل 4-4 دقیق شوید در خواهید یافت که سطح ترقی فرد تنها تا سطح سعه صدر⁵⁸ و قنطورسی (رنگ زرد و آبی فیروزه ای در دینامیک های مارپیچ) نشان داده شده است. اینکه در این شکل (شکل 4-4) به امواج شعور عالی یا فرا شخصی (مثل روح و ذات) اشاره نشده است دلیل ساده آن اینست که **میانگین** تکامل شعور در حال حاضر تا سطح سعه صدر بوده، و نتیجتاً گشایش سطوح متعالی **آبر شعوری**⁵⁹ در شکل گنجانیده نشده است (اگرچه اشخاص میتوانند بطور جداگانه خود را تا به امواج عالی ارتقاء دهند). چون خرد بزرگ باستان مدعی وجود ترقی شعور به **مراحل عالی تری** است بنابراین انسان تنها محدود به گشایش در سطوح ماده، تن و ذهن نیست بلکه میتواند از تجربه سطوح بالاتری از جمله روح و ذات برخوردار باشد. من در شکل های 4-5 و 4-6 این امواج عالی را متذکر شده ام (همانطور که در شکل 2-3 در صفا 45 (کتاب نظریه فراگیر-م) هم قید کردم، با این تفاوت که آنها تنها در حوزه کوادرنت **چپ فوقانی** آورده شدند. لازم است که دقت شود این سطوح شعوری هم در وابستگی با تمام چهار کوادرنت هستند).

تذ من بطور ساده اینست: **روحانیت ژرف شامل بررسی مستقیم شواهد تجربی است که در مراحل اعلای رشد شعور آشکار میشوند.** (من این مراحل را به ترتیب به روانی⁶⁰، لطیف⁶¹، علی⁶² و نادوگانه⁶³ نامگذاری کرده ام. این مراحل در اشکال فوق به سطوح "روح" و "ذات" به اختصار قید شده است). بررسی این روحانیت ژرف از روش سه مرحله ای علوم خوب پیروی میکند (نه علم تنگ بلکه علم خوب). آنها بر **تمرین ها** یا آزمون های اجتماعی خاصی (مثل تأمل یا مکاشفه عرفانی) اتکا میکنند؛ آنها ادعای خود را بر پایه داده ها و شواهد **تجربی** بنا میگذارند؛ و آنها بطور بی وقفه این داده ها را در پیش انجمن های صلاحیتدار **محک زده** و مرتباً به پالایش آنها میپردازند، و بهمین سبب است که روحانیت ژرف بدرستی به **علوم تأملی**

Kosmos⁵⁶ مقصود از واژه کاینات در این ترجمه، شامل کردن تمام هستی ها اعم از جاندار و بی جان است. ویلبر این واژه را در مقابل دینای خاکی و تنها عینی cosmos استفاده میکند. - م

⁵⁷ revelation

⁵⁸ Vision-logic

⁵⁹ superconscious

⁶⁰ psychic

⁶¹ subtle

⁶² causal

⁶³ nondual

(عرفانی)⁶⁴ منسوب میشود (همانطور که خود آنها آنرا درک میکنند).

بنابراین با مراجعه به شکل 3-4 روحانیت ژرف از جهتی علم فراخ پدیده ها، داده ها و تجربیاتی است که در این شکل با حروف D و E طبقه بندی شده است. (در شکل 4-6، D در طبقه روح و E در طبقه ذات قرار داده شده است.) در اینجا باید توجه کرد که یک ادعای بدیعی در این نگرش وجود دارد و آن اینست که داده های درونی و تجربیات روح و ذات (کوادرنت چپ فوقانی) با شواهد حسی- حرکتی در کوادرنت راست فوقانی همبستگی دارند (به شکل 4-6 نگاه کنید). به بیان دیگری، روحانیت ژرف در کوادرنت چپ فوقانی که بوسیله علم فراخ بررسی میشود با کوادرنت راست فوقانی که بوسیله علم تنگ مطالعه میشود در پیوند است. پس علوم عرفانی (تأملی) و پدیدارشناسی (علوم فراخ در حوزه درون) میتواند دست در دست به علم خوب برای داده های تجربیات مستقیم در کوادرنت چپ فوقانی و علم تنگ برای داده های مربوطه در کوادرنت راست فوقانی به پیوندد. (مجدداً تکرار میکنم که وجوه علمی، هم فراخ و هم تنگ در زمینه قلمروهای رفیع تمام قضیه نیست اما جزء بسیار حساس آن است که مرتباً مورد بی توجهی قرار میگردد؛ و این وجوه مطمئناً از محتویات با اهمیت یک برخورد انتگرال به این موضوع است.)¹⁵

بنابراین، طرز برخورد "تمام کوادرنت ها، تمام سطوح" صمیمانه علم و دین را در جبهه های گوناگون به تلفیق در میآورد. این فرمول، دین ژرف را با علم خوب تلفیق میکند و از این راه نشان میدهد که روحانیت ژرف عنصری از علم فراخ پتانسیل ارتقاء یابنده بشرست. ضمناً این فرمول دین ژرف را با علم تنگ نیز تلفیق میکند زیرا حتا داده ها و تجربیات روحانیت ژرف (مانند تجربیات عرفانی) بی گمان در وابستگی با جسم مغزست که میتوان این وابستگی را با دقت لازم بوسیله علم تنگ (مانند مطالعات انسفالوگرافی مغزی که در شخص در حال مراقبه انجام میگردد) پژوهش کرد. این الگو حتا برای دین تنگ هم جایگاهی قائل شده است که ما در دقایق بعدی به آن می پردازیم. با به کارگیری فرمول تمام کوادرنت ها، تمام سطوح در تمام این موارد حداقل امکان وجود یک ارتباط شبکه ماندنی را در بین آنچه که تا بحال اقتدار نا هم پوشا جلوه داده میشد تسهیل میکند.

زنده باد تفاوت ها⁶⁵

ضمناً فرمول انتگرال تفاوت های حیاتی بین سنخ های علم و دین را محترم میشمارد. این که میگوئیم یک پرس وجوی مصداق یک علم خوب است به این معنا نیست که مضمون و یا روش شناسی واقعی آن پرس وجو چگونه خواهد بود. یک پرس وجوی علم خوب فقط به این معناست که آن پرس وجوی ابتداء در تماس با جهان (آزمون کردن) قرار گرفته، و سپس تجربیات در جهان (داده ها) را که به همراه میآورد به مورد محک زنی دقیق (تائید گیری) میگذارد. ولی فرم های واقعی پرس وجوی ها، هم مضمون و هم روش شناسی آنها، هم از نقطه نظر سطح رشد و هم از نظر موقعیت کوادرنتی فوق العاده متغیرند. برخلاف منش پوزیتویسم⁶⁶ که تنها یک

⁶⁴ contemplative science

⁶⁵ Viva La Différence!

⁶⁶ متولیان این مکتب فلسفی تنها معلومات موثق را معلومات علمی میشناسند. آگوستین کومت از Positivism بنیان گزاران این مکتب بشمار می آید. پوزیتویسم مترادف با علم گرایی هم آمده است. - م

سبک(امپریکال) را در یک حریم(حسی-حرکتی) مجاز میداند، فرمول انتگرال روش ها و پرس و جوهای بسیاری را به اندازه تعداد سطوح و کوارنت ها مجاز میداند. به ارائه نمونه ساده ای می پردازم. پدیده هائی که با حروف D,C,B,A و E مشخص شده اند همگی ماهیت های مختلفی هستند، و کار در هر یک از حوزه های آنها به توسعه روش شناسی های متناسب خود آنها انجامیده است. من در کتاب چشم در چشم⁶⁷ به دلایل بسیاری که چرا نباید یک نوع پرس و جوی به نوع دیگری تقلیل پیدا کند اشاره کرده ام(من بین تجربه حسی- حرکتی، تحلیلی- امپریکال، علم تاویل/ پدیدارشناسانه، ماندالیکی⁶⁸ و عرفانی تفاوت قایل شده ام). تا جایی که این نوع پرس و جوی ها مقید به استفاده از روش آزمون(یا شرکت عملی)، متکی بر شواهد تجربی بوده و ادعای خود را در حد ممکن به قضاوت تئینی بسپارند، آنها میتوانند به نام "علم خوب" نامیده شوند. اما ورای این مشخصات، آنها از تفاوت های بسیار برخوردارند که این اختلافات از نظر فرمول انتگرال کاملاً مورد احترام بوده و حتا از حمایت آن برخوردارند.

دین تنگ

با یک استثناء بزرگ، کلا بازتاب انتقادی نسبت به (ازدواج) حس با روح مثبت بود. بیشترین انتقاد رایجی(و تنها انتقاد جدی) که در این ازدواج زوجین عموماً به کرات از من میشود از جهت دین است. ظاهراً من غالباً دین تنگ را دست کم گرفته و یا حتا انکار کرده ام. انتقادات میگویند که میانگین مومنین هرگز دست از اسطوره ها و قصه های دینی که بیش از 95 درصد اکثر روحانیت را تشکیل میدهد بر نمی دارند. نه تنها انتقادات کارشناسانه روی این مساله تاکید میکنند حتا بسیاری از دوستان خود من که سعی کرده اند کتاب فوق را به اولیای خود هدیه کنند به این معضل اشاره میکنند. آنها میگویند که اولیایشان فقط سری تکان میدهند که : "چی، یعنی رستاخیز عیسی بی رستاخیز؟، میثاق موسی یعنی کشک؟ یعنی که هر روز نمازمان را بطرف مکه نخوانیم؟ این دین من نیست." و الاخر.

خوب تقصیر با منست. شکی نیست که من تقریباً تماماً روی تجربیات روحانیت ژرف(حوزه تجربیات روانی، لطیف، علّی و نادوگانه) تمرکز کرده و به بعد ترجمانی روحانیت(یا دین تنگ) که بیشتر رایج است کم اهمیت داده ام. من بدون غرض نه فقط چنین بُعد دین را انکار نکرده ام حتا پیشنهاد رد آنرا هم نداده ام. نقلی از کتاب ازدواج حس با روح: "در عین حال این به آن معنا نیست که ما تفاوت ها و رنگ های محلی ادیان را از دست بدهیم و به یک روحانیت یکپارچه و متجانس ... معتقد شویم. زنجیره کلان تنها اسکلت روش نزدیکی فرد را به خدایش میرساند و بر روی این اسکلت است که هر فردی و هر دینی به گوشت و استخوان و روده و جلال مقتضی دست می یابد. اکثر ادیان مدام در صدد صدور تکالیف شرعی و یا سوگواری و اسطوره(و دیگر تسلی های ترجمانی محور افقی)، به اضافه تمرین های تحوّل سره سیاحت های عرفانی در محور عمودی می باشند. هیچ یک از این رسومات دینی احتیاج نیست که بصورت بنیانی تغییر پیدا کند....." **16**

من دو معیار مقرر کردم که به باورم آنها هنوز معتبر هستند. اولی آن اینست که اگر دین تنگ ادعای امپریکال مطرح کرد(مثلاً ادعائی در باره ماهیت های موجود در کوارنت های سمت

⁶⁷ Eye to Eye

⁶⁸ mandalic- مربوط به رسوم و آئین های ماندالای هندی و تبتی- م

راست)، بنابراین این ادعا ها باید برای تأیید توسط علم (تنگ) امپریکال مورد امتحان قرار گیرند. اگر دین مدعی بود که کره زمین در طول شش روز خلق شده است اجازه بدهید تا این ادعا را بوسیله علم امپریکال امتحان کنیم. بی شک اکثر ادیان با چنین ادعاهائی در این امتحان موفق نمی شوند؛ البته شما آزادید که اعتقاد خود را نسبت به این ادعاها داشته باشید ولی این نوع ادعاها نمی توانند مدعی یک علم خوب یا روحانیت ژرف باشند. معیار دوم آنست که خمیره یک دین حقیقی لزوماً از نوع یک دین ژرف و یا روحانیت ژرف میباشد که تلاش میکند تا از حدت دین تنگ بکاهد و آنرا نرم کند تا جایی که شما بتوانید با اتکاء به پتانسیل های عالی خود زندگی بکنید و آن وقتست که در خواهید یافت دین تنگ کم و کمتر از جذابیت بر خوردارست. ¹⁷ البته انتقادی از این دست که اکثر مردم گرایش به دین تنگ یا ترجمانی دارند صحیح است؛ چه آنهایی که باور به انجیل یا به گایا⁶⁹، یا به نظریه کلی سیستم ها دارند، و هرگز تمایلی به یک تحول رادیکال در موضوع آن باورها نشان نمیدهند. در مدل من نوع باورهای ذهنی به گونه سطوح رشد شعور جادویی، اسطوره ای، معقول و سعه صدر (یا از رنگ بنفش تا به فیروزه ای) طبقه بندی شده اند. اما در ورای این سطوح باورها من به حوزه های عالی تر یا فرا شخصی (روانی، لطیف و علی) شعور نیز اشاره کرده ام. این ها بعنوان حوزه های آبر شعوری و فرا ذهنی خمیره روحانیت ژرف و علوم تاملی را تشکیل میدهند. و مدل "تمام کواذرنت ها، تمام سطوح" برای کل این باورها که از حد پیشا ذهنی به ذهنی و آبر ذهنی عبور میکند مکانی در نظر گرفته است.

روحانیت و لیبرالیسم

آخرین نکته در این مبحث که من علاقه دارم تا بطور مختصر در باره آن به بحث به پردازم بسیار ساده است: دین و علم هرگز در یک راه با هم قدم بر نمیدارند مگر اینکه دین و لیبرالیسم همدیگر را ببوسند و با هم بیامیزند.

روشنگری کلاسیک باختری با فلسفه لیبرالیسم خودش در مقیاس وسیعی بعنوان یک جنبش ضد دینی پا به عرصه وجود گذاشت. فیلسوفان لیبرال و نظریه پردازان سیاسی جنبش روشنگری در صدد آن بودند تا از میان بقیه مسایل، فرد را از دیکتاتوری حکومت دینی و ذهنیت کشیشی رها سازند؛ از زیرشرایطی که در آن اگر مثلاً شما با پاپ اختلاف حرفی پیدا میکردید انکیزاسیون⁷⁰ اسپانیایی مایل بود تا شما را به زیر بحث بکشاند. بر عکس لیبرالیسم معتقد بود که **حکومت نباید نسخه خاصی از یک زندگی خوب را تجویز کند** بلکه باید اجازه دهد تا خود فرد شخصاً تصمیم بگیرد (یعنی جدائی کلیسا و حکومت). حتا امروز هم لیبرالیسم فوق العاده به دین مشکوک است زیرا که بسیاری از دین باوران در تلاشند تا ارزش های خود را به دیگران تحمیل کنند. مضافاً این که لیبرالیسم در اتفاق بسیار نزدیکی با علوم نوظهور طبیعی از جمله فیزیک، زیست شناسی و شیمی قرار میگیرد که همگی آنها کمتر سند علمی برای باورهای اسطوره ای ادیان (مثل ادعای خلقت جهان در شش روز) سراغ دارند. در مقابل دین اسطوره ای معتقد است که لیبرالیسم چیزی بیش از یک "کافر شوم بی خدای" نیست که میخواهد اجتماع را ویران کند.

به معنای مادر پیدایش زمین و محتویات آنست که در اسطوره های یونانی روایت میشود. اولین نشانه Gaia⁶⁹ های هستی بعد از وضع آشوفته در آسمان ها ظهور زنخدای گایا بوده است. - م

تفتیش عقاید بوسیله کلیسا - inquisition⁷⁰

خلاصه اینکه لیبرالیسم و دین از همان آغاز بطور عمیقی در تضاد نسبت به هم قرار میگیرند. اما اکنون که ما دیدیم حداقل دو سنخ از دین (تنگ و ژرف) وجود دارد، اجازه بدهید تا این دشمنی دیرینه بین دین و لیبرالیسم را قالب بندی دوباره کنیم. دین سنتی که روشنگری آنرا به چالش میکشاند از نوع دین آبی رنگ (جهان بینی های رنگی دینامیک های ماریچ را بخاطر بیاورید- م) با قوم محوری اسطوره ای⁷¹ و مستبد بود (تنها کسانی نجات می یابند که به خدای اسطوره ای اعتقاد دارند؛ بقیه مردم تا ابد لعنت میشوند). در مقابل، روشنگری نمایندگی آنچه را که نو ظهورست بعهده دارد؛ جهان محوری⁷² با موج هستی رنگ نارنجی که حاوی باوری محکم در ماتریالیسم علمی، پیشرفت تک خطی، تجارت و امپریسیسم (تجربه گرایی عینی). نتیجه این تضاد در باورها به گلاویزی بین دو میم⁷³ (سطح جهان بینی) انجامید که سرانجام به انفجار حداقل دو انقلاب (آمریکا و فرانسه) منتهی شد. ما مشاهده کردیم که موج نارنجی اولین موج واقعی پسا سنتی⁷⁴ و جهان محور آگاهی بود. از این جهت بود که **فلسفه** هم بطرق گوناگون در حمایت از این موج بیش از پیش حقیقتا که فوق العاده درست عمل کرد؛ با تاکید بر حقوق جهانشمول بشر نمود (حقوق جهانشمولی که بر پایه منطقش خیلی سریع به حقوق زنان، بردگان، کودکان و حتا حیوانات بسط داده شد). این حرکتی خارق العاده از مرحله قوم محوری به مرحله جهان محوری بود، حرکتی از سلسله مراتب سلطه گرانه اجتماعی به سوی شایسته مداری، از تکلیف به کرامت بود. و فلسفه هم کاملاً به حق بود، زیرا که اکثر تعصب های ادیان وابسته به اسطوره ها در حقیقت همگی خرافاتی بودند، عاری از کمترین سندیت و اثبات. اما آنها زمانی که فکر کردند **تمام** ادیان سنتی چیزی بجز اسطوره های بابائول نیست دچار یک اغتشاش عمیقی شدند. زیرا که هر خرد سنت در خمیرمایه خود یک سری از اعمال تأملی را محتوی دارد، و این اعمال تأملی در بهترین نوع خود به کشف امواج شعوری فرامعقول⁷⁵ و فراشخصی⁷⁶ می پردازد. **18** این علوم تأملی با وجود اینکه به کشف واقعیت های فرا معقول، نه پیشا معقول⁷⁷، می پردازد ولی روشنگری معقول متاسفانه در عکس العمل به تمام ادعاهای نامعقول با بی احتیاتی هر دوی فرامعقول و پیشا معقول را باهم به بیرون پنجره پرتاب میکند، و با این کار یک طفل بسیار نازنین را به همراه خرواری از آب کثیف حمام یکجا دور میریزد. بنابراین ماتریالیسم علمی تنگ (نارنجی) در دل روشنگری، درمقابل تقریباً تمام سنخ های دین (چه از نوع پیشا معقول و چه فرامعقول) یک موضع تخصصی بی رحمانه ای اتخاذ میکند. **19** تا به امروز دین با باور های آبی رنگ عضویتی در اسطوره ها⁷⁸ (باور به حقایق ادبیاتی انجیل، تورات، قرآن و غیره) این همانی داده میشود، و علم با یک موضع سرسخت ضد دینی این همانی داده میشود. من معتقدم که هر دوی آنها احتیاج دارند تا به نرم کردن تعصب قشری و تنگ خود پرداخته، و ضمناً خودشان را با علم خوب و روحانیت ژرف امواج متعالی

⁷¹ mythic ethnocentric

⁷² worldcentric

⁷³ meme

⁷⁴ postconventional

⁷⁵ transrational

⁷⁶ transpersonal

⁷⁷ prerational

⁷⁸ mythic-membership

هستی تطبیق بدهند، تا مقصدی را بیابند که هر دوی آنها بتوانند به هم آهنگی عمیقی برسند. این مقصد از نوع روحانیت پسامحافظه کارانه، پسالیبرال خواهد بود، و بر پایه دست آورد های روشنگرانه جهان محوری بنا خواهد شد، نه اینکه به سطح اخلاقیات تعیین شده و یا تجویز یافته عضویتی اسطوره ای افت کند. و این روحانیتی نه از نوع پیشا لیبرال و ارتجاعی بلکه از نوعی مترقی و تکاملی است. 20 آن هرگز در صدد تحمیل ساختار های عقیدتی خویش به دیگران نبوده، بلکه همه را به توسعه پتانسیل های خود دعوت میکند. از این طریق است که شما روحانیت ژرف خویش را می یابید؛ جلال در ابدیت، درخشش در تاریکی، شادی همیشگی، و کشف ساده حیرت آور صورت اصلی خودتان، روح الاهی و ذاتی که همچنان درخشان است

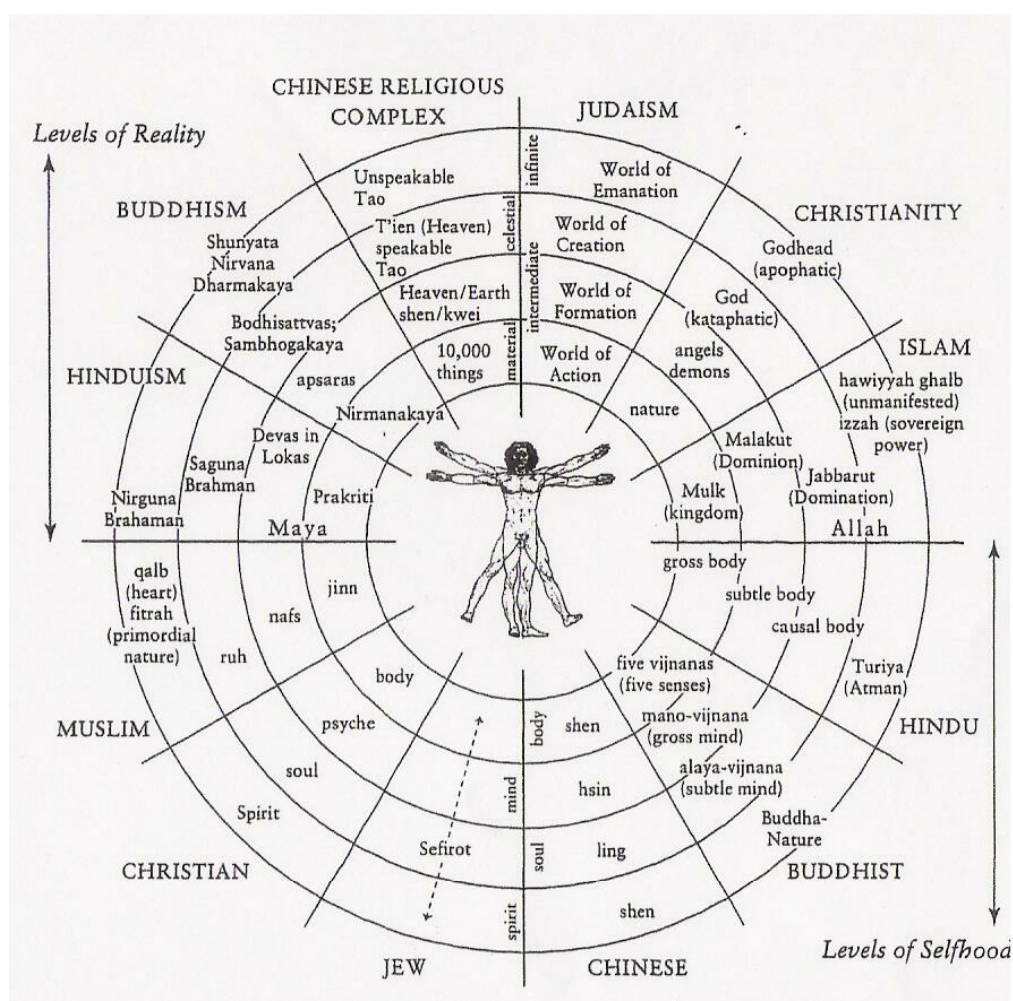


Fig4-2. The Great Nest in Various Traditions.

1. مخصوصا به کتاب‌های زیرنگاه کنید:

Eye to Eye(CW2), The Marriage of Sense and Soul(CW8) and Integral Psychology.

2. Ian G. Barbour, Religion and Science—Historical and Contemporary Issues.

3. Eugenie Scott, "The 'Science and Religion Movement'," *Skeptical Inquirer*, July/August 1999

4. برای اهمیت ساخت گرائی پسا مدرن⁷⁹ به کتاب‌های زیر نگاه کنید:

The Marriage of Sense and Soul(CW8), Integral Psychology, and Boomeritis Religion and Science—Historical—کتاب در

5. باربر در باره این موضوع مخصوصا در کتاب and Contemporary Issues, - تاکید میکند که داده‌های دین شامل تجربیات روحانی میشود. " داده‌های مربوط به جماعات دینی متشکل است از تجربیات متمایز دینی افراد، حکایات و تشریفات سنت‌های دینی. "برخلاف انتقادات که تصور میکند مراجعه به واژه "داده‌ها" تنها به نوع پوزیتویسم محدود میشود باربر واژه "داده" را به هر گونه مواد خام از هر قلمروئی معنی میکند که شامل تجربیات عرفانی نیز میشود. ولی باربر در این کتاب، کمتر از دو صفحه را (از تقریبا 400 صفحه کتاب) به بحث جدی در باره این داده‌ها تخصیص میدهد؛ مثل بحث در باره اینکه این داده‌ها چه هستند، چگونه بدست آورده میشوند و یا چگونه تبیین یا مردود و غیره شناخته میشوند. این خلاء نمادین بزرگی در برخورد با داده‌های دینی است که من در متن این نوشتار خلاصه کردم، خلائى که کتاب "ازدواج حس با روح" در صدد پر کردن آنست. من در دنباله به این مبحث می‌پردازم که چرا و چگونه این داده‌ها در علم خوب گنجانیده میشوند(منجمله اجزاء تجربیات روحانی که موضوع بررسی علم خوبند).

من بسیاری از گفته‌های باربر را بصیرانه و مفید یافتم و با اکثر آنها موافقم، اما به باور من او در جایی که طبیعت واقعی داده‌های دینی را به پیشیزی انگاشته است به تنگ نظری در موضوع دچار شده است.

6. S. Gould, "Non-Overlapping Magisteria," *Skeptical Inquirer*, July/August 1999; His italics.

7. S. Gould, "Non-Overlapping Magisteria," *Skeptical Inquirer*, July/August 1999; my italics.

8. در باره انتقادات شدید من از فلسفه جاودان(perennial) و زنجیره کلان سنتی به پی‌نوشت 16 نگاه کنید.

9. به کتاب "چشم ذات" ویلبر(Eye of Spirit) و کتاب الکساندر و لانگرنگاه کنید. *Higher Stages of Human Development*, Alexander and Langer."

⁷⁹ حامیان این مدرسه فلسفی نقش فرهنگ را در تمام عرصه‌ها تعیین — constructive postmodernism — کننده میدانند؛ حتا از جمله در عرصه علوم امپریکال. - م

10. "قوائد" در کوادرننت چپ فوقانی به معنای تفکر عملیاتی کنکریٹ⁸⁰ (تقریباً مترادف با رنگ آبی)؛ "رسمی" به معنای تفکر عملیاتی رسمی⁸¹ (تقریباً مترادف با نارنجی)؛ و "سعه صدر" به معنای تفکر نظریه سیستم ها (سبز، زرد و فیروزه ای) میباشند. SF3, SF2, SF1 در کوادرننت راست فوقانی به معنای "structure – functions" (عملکرد های) مغزند که در همبستگی با قوائد، رسمی، و سعه صدر هستند. "اوروبوریک"⁸² در کوادرننت چپ تحتانی اشاره به نوع جهان بینی ساق مغز خزندگان و "تیفونیک"⁸³ اشاره به جهان بینی دستگاه لیمبیک مغز اند. برای توضیح مفصل به کتاب SES⁸⁴ نگاه کنید.

11. Such as Sex, Echology, Spirituality(CW6); A Brief History of Everything (CW7); and Integral Psychology.

12. معمولاً بین "دین" (اشکال مرجعی تقلید⁸⁵ و نهادی⁸⁶) و "روحانیت" (باورها و تجربیات فردی) تمایز قایل میشوند. در بسیاری از موارد این تمایز مفید است ولی از جهاتی هم مبهم است. زیرا که شاخه های بسیاری از ادیان شدیداً نهادی وجود دارد که بطور قابل توجهی فردی یا عرفانی هستند؛ از جهاتی در حقیقت دین روحانیت نهادی ساخته شده است (همانند اینست که اگر روحانیت عصر نو⁸⁷ متنفذ و نهادینه بشود نهایتاً به دین تبدیل میشود). بعوض من ترجیح میدهم که اصطلاح تنگ و فراخ (یا قشری و ژرف بر حسب شرایط تشبیهی) را برای هر دوی دین و روحانیت بکار ببرم. این اصطلاحات در متن نوشتار توضیح داده شده اند. بحث من هم برای "دین" و هم برای "روحانیت" کاربرد دارد.

13. من در کتاب **یک خدای معاشرتی**⁸⁸ اینها را تحت عنوان دین مشروع⁸⁹ و موثق⁹⁰ از هم متمایز کرده ام. اولی ترجمان مؤثری (یا تغییری در ساختارهای سطحی) را فراهم می آورد در صورتی که دومی تحوّل مؤثری (یا تغییری در ساختار های ژرف) را ارائه میکند. اولی مترادف با جابجا کردن مبلمان در سطح یک طبقه ساختمان، حال اینکه دومی تغییر خود طبقه ساختمان است.

14. به فصل دوم کتاب **چشم در چشم**⁹¹ من نگاه کنید. توضیحی در زمینه اینکه تجربیات "فوری" هستند یا نه تنها "با واسطه" اند: حتا اگر تجربیات که از نوع حسی، ذهنی و یا روحانی هستند با واسطه فاکتورهای فرهنگی (اینطور هم هست زیرا که تمام هولون ها دارای چهار بعد کوادرننتی هستند) رخ دهند باز آنها در لحظه دستیابی تجربه فوری اند. این آن چیز است که من به تجربه یا داده فوری معنا میکنم. (در مورد بحث مفصل روی این موضوع به کتاب SES نگاه

⁸⁰ concrete operational

⁸¹ formal operational

⁸² urobolic

⁸³ typhonic

⁸⁴ Sex, Echology, Spirituality(SES)

⁸⁵ authoritarian

⁸⁶ institutional

⁸⁷ New-Age

⁸⁸ A Sociable God(CW3)

⁸⁹ legitimate

⁹⁰ authentic

⁹¹ Eye to Eye(CW3)

کنید.)

هر زمانی که من به جمع‌بندی سه فاکتور (آزمون، اشراق و سنجش) می‌پردازم همیشه روی این تاکید میکنم که پارادایم یا آزمون تنها داده‌ها را فاش نمی‌کند بلکه داده‌ها را فراهم می‌آورد. این اندیشه در توافق با مواضع بسیاری از مکاتب پسا کانتی و پسا مدرن است که "تقدیر اسطوره ای"⁹² را انکار می‌کنند. ضمناً با پارادایم وضع‌کننده وارلا⁹³ خوانائی دارد. همزمان با انکار تقدیر اسطوره‌ای در تمام حوزه‌ها، آن طوریکه در کتاب ازدواج حس با روح مورد بحث قرار گرفت انکار به معنای تکذیب واقعیت عینی و یا خصوصیات ذاتی خاصی در حوزه‌ها نیست. این ایده که اشیاء ناب بوده و متأثر از درک ما نیستند و یا ایده‌ای که معتقد است تمام واقعیت‌ها در اجتماع ساخته و پرداخته میشود، هر دو یک جانبه‌اند و پندارهای نارسا. یک شناخت‌شناسی⁹⁴ چهار کوادرنتی بین عینیت‌گرایی⁹⁵ محض و ذهنیت‌گرایی⁹⁶ محض به گردش می‌پردازد تا جایی بیابد که این حقایق جزئی را در آن با هم به تعادل منجمی برساند. و باز همزمان، در مقابل شناخت‌شناسی ساخت‌گرایی⁹⁷ تندرؤنی که رایج است من به کرات روی عینی بودن ترکیبات واقعی بسیاری از دانش‌ها تاکید کرده‌ام زیرا که آنها با وجود جزئی بودن حقایق مهمی‌اند که متأسفانه اکثراً اغلب انکار میشوند.

به کتاب John Searle نگاه کنید: The Construction of Social Reality (که در مقابل سازندگی اجتماعی واقعیت بیان شده است) و دیپاچه‌ای بر کتاب‌های: The Eye of Spirit (CW7) and Boomeritis.

15. اما علم چه از نوع تنگ یا فراخ، آن طوریکه من توضیح دادم تمام داستان روحانیت ژرف نیست. علم فراخ قلمروهای درونی تنها داده‌ها یا تجربیات فوری حاصل در آن قلمروهای درونی را بدست میدهد. این تجربیات محتویاتی را تشکیل میدهد تا در قضاوت‌های هنر زیباشناسی⁹⁸ و اکسپرسیو⁹⁹، اخلاقی و هنجاری¹⁰⁰ مورد تخلص قرار گیرند. بنابراین ما با وجود علم فراخ مقولات درون را به تنها علم (چه تنگ و چه فراخ) تقلیل نمی‌دهیم. علم در دو سنخ آن، تنگ و فراخ، همیشه تنها یک شرط از سه شرط کلان است که بطور ساده ما را در بررسی داده‌ها و یا تجربیات فوری که مواد خام تجربیات زیبایی و هنجاری‌اند یاری میدهد. نسبت اینکه برخورد من با قضیه، پوزیتیویستیک است از بد فهمی حاصل میشود.

از این خاطر است که من در کتاب **حس و روح** (ازدواج حس با روح-م) حقیقتاً سعی کرده‌ام تا نشان بدهم که علم از نوع علم قلمروی تن (زمخت)، علم قلمروی لطیف (لطیف) و علم قلمروی علی (روحانی) وجود دارد. در ضمن من یادآور شده‌ام که هنر هم هنر قلمروی تن، هنر قلمروی

⁹² myth of given

⁹³ Varela's enactive paradigm

⁹⁴ epistemology

⁹⁵ objectivism

⁹⁶ subjectivism

⁹⁷ constructivism پیروان این مدرسه فلسفی تمام واقعیت‌ها را نتیجه انگاره‌های فرهنگی میدانند. آنها عینیت واقعیت‌های عینی را انکار میکنند.- م

⁹⁸ easthetic

⁹⁹ expressive

¹⁰⁰ normative

لطیف و هنر قلمروی ذات وجود داشته؛ و همینطور اخلاقیات هم اخلاقیات قلمروی تن، اخلاقیات قلمروی ذهن و اخلاقیات قلمروی ذات. پس تمام سطوح آشکار حجرگان کلان(هستی-م) دارای ابعاد من، ما و آن است، که عبارتند از وجود واقعی هنر، اخلاقیات و علم در این سطوح. بنابراین اگر ما آنطوریکه من پیشنهاد کردم حتا کاربرد علم رابه قلمرو های متعالی گسترش دهیم این علم و روش های آن هنوز "یک سوم" از تمام داستان را تشکیل میدهد، زیرا که سطوح عالی هم از ابعاد هنر و اخلاقیات که آنها هم از روش شناسی های مختص خود(پیروی از دعاوی اعتباری گوناگون از جمله به ترتیب صراحت برای هنر، عادلانه برای اخلاقیات) پیروی میکنند برخوردارند.

پس دو نکته است که باید مد نظر قرار گیرند: من حقیقتا در این مورد پافشاری میکنم که ما میتوانیم بصورت قانونی علم را آنچنان گسترش دهیم که نه فقط به بررسی وجه تن و یا قلمروی حسی- حرکتی(امپریسیزم تنگ) به پردازد بلکه به پژوهش در باره ذهن و ذات(علم geist) هم به پردازد. و بالاخره نه اینکه فقط علوم قلمرو های عالی وجود دارند بلکه حتا هنر و اخلاقیات نیز برای قلمروهای متعالی وجود دارد(و دقیقتر اینکه تمام چهار کواذرنت ها برای امواج عالی هم وجود دارد که هر کدام آنها از روش شناسی و معیارهای اعتبارسنجی مختلف برخوردارند: حقیقت[معیار علم- م]، صراحت[معیار هنر- م]، عادلانه[معیار اخلاقیات- م] و تناسب عملکردی¹⁰¹[معیار عملکردهای اجتماعی- م]).

بنابراین حتا اگر تعریف علم را هم وسعت دهیم من هرگز قلمروهای عالی را به تنها علمی بودن آنها تنزل نمیدهم زیرا که برای قلمروهای عالی، هم علم، هم هنر و هم اخلاقیات وجود دارند. ضمنا آنطوری که من بصورت واضحی توضیح میدهم هنر و اخلاقیات روش شناسی خاصی متفاوت با روش شناسی علم دارند. انتقادات قلیلی وجود دارد که ادعا میکند من با گسترش کاربرد علم در قلمروهای عالی، گویا آنها را به سطح علم تقلیل داده ام.

لازم است توجه شود که من با وجود اینکه در متن نوشتار روی موارد فردی(کواذرنت چپ فوقانی- م) تمرکز کردم علم فراخ میتواند در ضمن نقشی در پژوهشیدن کواذرنت چپ تحتانی و واقعیت ها بازی کند. اما علم فراخ در تمام ابعاد درونی دیالوگی¹⁰² (و فرالوگی¹⁰³) بوده، یا بعبارتی منولوگی نیست: در اینجا بد نیست اشاره کنیم به وجود علوم فراخ از جمله پدیدارشناسی¹⁰⁴، روش شناسی تحقیقات کیفی، علوم تعبیری¹⁰⁵ و غیره. از طرف دیگر علم تنگ چه در شکل انفرادی آن(از جمله فیزیک، شیمی، زیست شناسی) و چه در نوع کلی آن(مثل نظریه سیستم ها، نظریه های آشوفتگی و پیچیدگی¹⁰⁶) اجبارا منولوگی اند: آنها از راه روش های غیر تقلیل گرانه به پژوهش در متعلقات "آن و آن ها" می پردازند، و نه به محتویات متعلق به "من" و "ما". به فصل 1 و 2 کتاب Eye to Eye(CW3) و کتاب The Eye of Spirit (CW7) و یاد داشت های زیادی در کتاب SES(CW6) نگاه کنید.

¹⁰¹ functional fit

¹⁰² dialogical

¹⁰³ translogical

¹⁰⁴ phenomenology

¹⁰⁵ interpretative sciences

¹⁰⁶ chaos and complexity

برخی از انتقادات متوجه کتاب ازدواج حس با روح، آنرا با "فلسفه جاودان"، سر اندیشه ای که این انتقادات آنرا لوٹ میکنند این همانی میدهد. نسبی گرایان کثرت گرا¹⁰⁷ و گرایش روحانی که پایه های محکمی بر میم (سطح جهان بینی- م) سبز دارند (به دیباچه جلد هفت کلیات آثار نگاه کنید) در سی سال اخیر بطور گستاخانه ای به سر اندیشه های فلسفه جاودان تاخته اند. آنها میخواهند ادعا کنند که هرگز حقایق جهانشمول وجود ندارد (البته به جز ایده های کثرت گرانه آنها که برای تمام فرهنگ ها جنبه حقیقت جهانی دارد)، و مدعی میشوند که حتا اگر فلسفه جاودان هم وجود داشته باشد بسیار تام و استبدادی است (که غالباً بوسیله ایدئولوژی استبدادی و صحیح سیاسی خود آنها جایگزینی میشود). بی شک من با بسیاری از انتقادات که متوجه فلسفه جاودان است همدردی نشان میدهم. انتقادات سخت من از فلسفه جاودان در کتاب های The Eye of Spirit (CW7), The Marriage of Sense and Soul (CW8), Integral Psychology (CW4), One Taste (CW8), and the Introduction to CW2, CW3, and CW4, قابل دست یابی است.

زمانی که انتقادات، من را با فلسفه جاودان این همانی میدهد غافل از آنست که من تنها از اقلامی در فلسفه جاودان دفاع میکنم که مربوط به سر اندیشه قلمرو های هستی و دانائی اند. من وفادارانه تنها از قلمروی ماده، ذهن و ذات (یا زمخت، لطیف و علی) دفاع میکنم. من گاهی اوقات این سه قلمرو را به پنج قلمرو (ماده، تن، ذهن، روح و ذات) وسعت میدهم، ولی خیلی مایلیم که قویا از همان سه قلمرو دفاع کنم. زیرا من مدعی آنم که این سه قلمروی اساسی هستی (که در حالت بیداری، رویا و خواب عمیق نیز مشهودند) مورد تأیید تمام فرهنگ های اصلی بشر، حداقل در عصر هوموساپینس¹⁰⁸، می باشد. این ها در "فلسفه جاودان" تنها اقلامی هستند که من از آن دفاع کرده ام. ولی بسیاری از وجوهی که به نسخه سنتی فلسفه جاودان منتسب است (آن طوریکه بوسیله عده ای¹⁰⁹ مطرح شده است)، از جمله وجوه سرنمون¹¹⁰ های تغییر ناپذیر، پیدایش¹¹¹ و تکامل تثبیت شده و سرنوشتی، سلسله مراتب بی چون وچرای سرشت واقعیت (که بر ضد سلسله مراتب هولونی و کواورنتی است) و غیره، آن مواردیست که من به جهانشمولی و حقیقی بودن آنها باور ندارم و جداً هم از تمام نظریه پردازان این باورها فاصله گرفته ام.

با وجودی که من از منتقدین سرسخت فلسفه جاودان بوده ام ولی هنوز بر این باورم که این فلسفه در بهترین شکل مبسوط خود شالوده خرد برجسته ایست، حتا اگر قرار باشد مقداری از غبارهای آنرا بروییم. من معتقدم برای تدوین یک T.O.E (یک نظریه فراگیر- م) راستین ما به آمیزش مبتکرانه سره های پیشا مدرن، مدرن و پسامدرن نیاز داریم؛ آنچه که وظیفه صریح کتاب های

¹⁰⁷ pluralistic relativists

¹⁰⁸ Homo Sapiens

¹⁰⁹ Frithjof Schuon, Ananda Coomaraswamy, Henry Corbin, Seyyed Nasr, Huston Smith, Marco Pallis, Rene' Guenon, etc.

¹¹⁰ archetype

¹¹¹ involution- در برابر مفهوم تکامل بکار برده میشود. پیدایشی که ساختاری ناقص و بی انجسام دارد ولی از پتانسیل تکاملی برخوردار است. اصولاً ویلبر از باورهای متافیزیکی خلقت پرهیز میکند. - م

SES و پسا SES است.

17. از جهتی دین تنگ خیلی ساده جهان بینی مرحله ای از رشد است. در جهان بینی ها ما دارای مراحل دین بنفش، دین سرخ، دین آبی، دین نارنجی، دین سبز و غیره هستیم. دین تنگ میکوشد تا در هر مرحله از رشد یک معنا و تسلی خاطری به خود ارائه کند. (در مقابل دین ژرف در صدد تغییر کل سطوح بر می آید؛ راندن خود، بطور موقت یا دائمی، به سمت قلمروهای روانی، لطیف، علی و نادوگانه. باز هم یاد آوری میکنم، اینها تفاوت بین دو نوع دین مشروع و موثق اند که در کتاب **یک خدای معاشرتی** توصیف شدند).

مقصود ما از آنچه که دین تنگ معنا میکنیم همانست که کسی در دینی "گرفتار" آید و یا باوری "دین وار" داشته باشد، البته لازم نیست که یک باور حتما مضمونی دینی داشته باشد ولی سرسختانه در آن باور گرفتار شدن است. برای مثال دوستاران **استار ترک**¹¹² میگویند که منطق، دین **اسپاک**¹¹³ است. این که خود با یک سطح و یا موج رشد این همانی پیدا میکند به این معناست که خود گرفتار باور دین واری در جهان بینی آن سطح شده و سراسر زندگی گرامی را مصروف آن باور کرده است. چنین این همانی شدید در هر سطحی، "دین" تنگ آن سطح و یا سماجت هیجانی و این همانی با جهان بینی آن سطح را تولید میکند، که لزوما خود در هر یک از آن امواج یک گشایش را احساس میکند) و تا زمانی این جهان بینی ادامه می یابد که خود بتواند از بند این همانی در آن سطح خارج شده و به سطح بعدی تغییر مکان دهد، ولی سطح بعدی را نیز مجددا دین گونه در بر میگیرد. این روند تا زمانی که رشد در جایی متوقف شود و یا به قلمروهای عالی روح و ذات توسعه یابد ادامه می یابد. خود در آن مراحل، روحانیت و خود الهی را کشف میکند: جایی که دین تنگ تبدیل به دین ژرف میشود).

اجالتا به چند مثال از دین تنگ در هر موج هستی اشاره میکنم: دین بنفش شامل برخی اشکال افسونگری و باور در جادوی کلمات میشود. دین سرخ عبارتست از یک دین باورهای اسطوره ای سرنمون با اصرار بر نیروی جادویی شخصیت های سرنمون (موسی دریای سرخ را بدو نیم کرد، عیسی از یک مادر باکره متولد شد، لائوتسه¹¹⁴ وقتی متولد شد 900 سال سن داشت و غیره). دین آبی دین قانون و نظم است، یک ساختار عضویتی اساطیری که آحاد مردم را از راه تبعیت از یک نظم بزرگ و یا چیز دیگری گردهم جمع میکند؛ این دین اقتدارگر، شدیداً سلسله مراتبه ای بوده و با طرح گناه در صدد کنترل جامعه برمی آید (ده فرمان، شاه گفتارهای کنفوسیوس، آیه های قرآن و غیره)؛ اما از آنهایی که در باورهای اسطوره ای صادق باشند حمایت میکند (در حالیکه ناباوران غیرخودی قلمداد شده و لعنت میشوند). دین نارنجی یک دین پوزیتویسم و ماتریالیسم علمی است؛ حمایت از باور این جهان بینی به مانند بنیادگرایان دیگر دین گونه است، و آنها هم دارای مفتشان شکاک خود هستند تا شدیداً به جهان بینی های سطوح دیگر حمله ور شوند. (آگوستین کومت بعنوان پدر پوزیتویسم علمی عملاً پیشنهاد میکند، طبق کلمات خود او، که یک "پاپ پوزیتویسم داشته باشیم" - که نشان بارزی از یک امکان دین تنگ در

¹¹² Star Trek

¹¹³ Spock

¹¹⁴ Lao Tzu حکیم چین کهن که در حدود ششصد سال قبل از میلاد می زیسته است. او هم عصر کنفوسیوس و بنیان گزار مکتب دائو (طریقت) بوده است - م

سطح معقول خود پسند¹¹⁵ است. باز باید گفت که این "دین" اسپاک خواهد بود. اما ضمنا دین نارنجی سرآغاز باور به حقوق مساوی تمام افراد فارغ از اختلافات نژادی، رنگ، مسلک و جنس آنها می باشد. دین سبز گسترش دین با مضمونی مملو از محبت و مراقبت معنوی از تمام روح ها و یک حساسیت یکسان برای تمام ساکنین کره زمین است (دین سبز موضع میانگینی، یا میم میانگین سبز، نسبت به همه مردم دارد اگر چه حتا اشخاص از دینی با بینش صحیح سیاسی پیروی نکنند). دین رده دوم (به توضیح دینامیک های مارپیچی به پانوش 35 در صفحه 8 نگاه کنید - م) عبارتست از دین کل گرا¹¹⁶، یکتائی کیهانی¹¹⁷ و الگوی جهانشمول (رده دوم آنطوریکه بک و کووان¹¹⁸ ترسیم میکنند معتقد به اینست که "کره زمین یک اندام واره با ذهن جمعی است"). دین روانی¹¹⁹ که حتا به ورای این باور انتگرال یکتائی کیهانی اوج میگیرد، تجربه واقعی این یکتائی کیهانی است (یک نوع عرفان طبیعت¹²⁰). دین لطیف تجربه مستقیم اساس الهی این نظم کیهانی است (عرفان الهی¹²¹). و دین علی تجربه مستقیم سرشت ابدی رادیکال و توصیف ناپذیر اساس است (عرفان بی شکل¹²²).

بنابراین دین تنگ بسادگی اشاره به آن باورها، تمرین ها، آئین ها، تجربیات و سنت هایی دارد که شخص را در ترجمان و دربرگیری جهان بینی های مربوط به امواج گوناگون یاری می رساند. حال آنکه دین فراخ شامل تمرین ها، فنون و سنت هایی میشود که شخص را در تحوّل به امواج عالی تر، فرا معقول و فرا شخصی (روانی، لطیف، علی و نا دوگانه یا به نام های دیگری از جمله روح و ذات) کمک میکند. و این تمرین های روحانیت ژرف واقعیت های حقیقی را آشکار میکنند؛ این تمرین ها رهیابی به حقایق حقانی اند. بنابراین این تمرین های روحانیت ژرف (از جهتی) به عنوان علوم تاملی¹²³ هم شناخته شده اند. یا خیلی ساده این تمرین ها مصداق علم خوبند زیرا که آنها تنها باور نبوده بلکه عمل های واقعی اند، یعنی ریشه در آزمون ها، شواهد تجربی و ارزیابی دقیق دارند. آنها تمرین های قابل تکرار، شراکت پذیر و عمومی اند که به کشف واقعیت ها که همانا حقایق راستین اند می پردازند، و نه این که تنها مفاد فرهنگی یا ساختارهای بومی ارزش و غیره باشند. این امواج رفیع به همان اندازه امواج آبی، نارنجی و سبز حقیقی هستند. اگر شما به وجود شواهد قابل قبولی مربوط به امواج آبی، نارنجی و... باور دارید، در مورد امواج فرا شخصی که مدعی تجربه مستقیم الهی میشود نیز چنین شواهدی وجود دارد.

18. آیا این بدان معناست که مراحل از قلم می افتند؟ نه هرگز؛ زیرا زمانی که میگوئیم دنیای پیشا روشنگری مثلا موج آبی بود فقط به این معناست که سطح میانگین شعور آبی بوده است. افراد میتوانند شخصا در امواج بس عالی تر و یا حتا نازلتری از آن قرار داشته باشند، در رده

¹¹⁵ egoic-rational

¹¹⁶ holism

¹¹⁷ cosmic oneness

¹¹⁸ Beck and Cowan

¹¹⁹ psychic religion

¹²⁰ nature mysticism

¹²¹ divine mysticism

¹²² formless mysticism

¹²³ contemplative sciences در جایی به سیر و سیاحت، یا مکاشفه عرفانی هم ترجمه کرده ام - م

ثانوی(دینامیک های مارپیچی- م) یا شعور جهانی. بسیاری از عرفا امواج روانی، لطیف و یا علی را شامل میشوند. اما جامعه در کل از امواج عالی حمایت نمی کند و نتیجتاً پیشبرد این امواج خارج از حیطه و یا اجتماعات تحت حمایت با مشکل روبرو میشود. از این جهت است که این امواج بسیار نادر بوده و بیشتر محدود به شامان های¹²⁴ اعظم، اولیا و مشایخ میشود. در باره بحث کافی روی این مطلب و اختصاری از شواهد متناوبه فرهنگ تطبیقی در باب این امواج عالی رشد شعور به Integral Psychology نگاه کنید.

19. در راستای عبارت بندی پی نوشت **17** میتوانیم بگوئیم که: با طلوع روشنگری دین تنگ نارنجی ماتریالیسم علمی در مقابل دین تنگ آبی کلیسا یک موضع متضاد خصمانه را اتخاذ میکند.

20. برای بحث در باره روحانیت پسا لیبرال به کتاب های:

The Eye of Spirit(CW7), The Marriage of sense and Soul(CW8), and Bomeritis نگاه کنید.

یک شامان کسی است که از توانائی تشخیص و درمان رنج های جسمانی و روانی انسان از Shamans¹²⁴ طریق ایجاد برقراری رابطه با جوهر اصلی(ذات) در ماوراء طبیعت برخوردارست. شامانیسم نظام فکری است که معتقد به نیروی های نامرعی و فراسوئی طبیعت، جنباننده تمام پدیده های هستی است. تماس برقرار کردن با این نیروها احتیاج به تجربه و فن آوری های خاص در این زمینه دارد. - م